

پاسخ

شماره ۴

۱۷ ژوئن ۹۹

(مطالبی از اعضای حزب در پاسخ به نوشته های مستعفیون)

نشر: دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

مطالبی از اعضای حزب در پاسخ به نوشته های مستعفیون (۴)

۱۷ ژوئن ۹۹

فهرست

- * تلاش برای تضعیف و یا انحلال حزب کمونیست کارگری ایران با کدام احساس مسئولیت کمونیستی؟ هادی
- * لیلا دانش و اصحاب کهف خالد حاج محمدی
- * "جبر و اختیار"، نگاهی دیگر به جایگاه تاریخی موضع پرچمداران مستعفیون ایرج فرزاد
- * لطفا دست از سر ما بردارید! مینا قوامی
- * نگاهی به «نگاه» و عدم آمادگی کارگران برای کسب قدرت سیاسی! فهیمه صادقی
- * سربازان بی مواجب کمپ ارتجاع سعید کرامت
- * در حاشیه موضع انحلال طلبان، پاسخی به هذیان گویی مجید محمدی و شرکاعبدالله دارابی
- * چه گفتند و کجا ایستادند؟ ﴿باز هم در باره مستعفیون﴾ مجید حسینی
- * در پاسخ به اطلاعیه رضا مقدم فاتح بهرامی
- * عوامفریبی، هویت سیاسی جدید رضا مقدم ایرج فرزاد

تلاش برای تضعیف و یا انحلال حزب کمونیست کارگری ایران با کدام احساس مسئولیت کمونیستی؟

با سلام!

رفقا و دوستان عزیز! من به عنوان یک دوست دار حزب و یک فعال جنبش کمونیسم کارگری در رابطه با روند جداییهای اخیر و بویژه شیوه برخورد و سبک کاری آن و همچنین عکس العمل هیجانی و احساسی و شتابزده برخی از فعالین حزب به خاطر نگرانشان از تداوم این روند، ملاحظاتی دارم که به صورت مختصر بیان میکنم قبلاً به علت عدم تسلط نویسندگی، و پرداخت نوشتاری و توان تیوریک و نظری لازم و کافی مارکسیستی پوزش میخوام. این را به مثابه درد دلی رفیقانه به شما ارایه میکنم. من هم مثل هر آدم کمونیست و مبارز و علاقه مند و مدافع جنبش کارگری از نظر احساس و عاطفه به خاطر جدا شدن برخی از رفقای مستعفی و به ویژه شیوه رفتنشان از این حزب ناراحت و متاسفم و از اینکه برخی از آنان با همه وزنه و سنگینی شخصیشان در جنبش کارگری و کمونیستی و سابقه گرانقدر و با ارزششان در صحنه عملی و نظری جنبش کمونیسم کارگری، نتوانستند شیوه متمدانه "خداحافظی" را بیاموزند، جداً متاسفم جدایی و مخالفت با هر جریان و حزب سیاسی چیز عجیب و غریبی نیست و نشان دهنده پویایی و زنده بودن آن است. من این روزها اعضا و کادرهای از حزب را میبینم که بسیار هیجانزده بر علیه جدا شدگان حرف میزنند و برای مقابله بیشتر با این پیشامد، بسیار شتاب آلود دست به عمل زده و بطور مثال خواستار فوری عضویت دوستداران و علاقه مندان حزب میشوند من شخصاً احساس عاطفی آنان را درک میکنم. ولی در درک عمیق آنان از جنبش کمونیسم کارگری و ارگان متشکل و خود آگاه آن یعنی حزب کمونیت کارگری و برنامه اش شک و تردید دارم. اینها و بسیاری از موافقان و مخالفان خارج از حزب، هنوز کمونیسم کارگری را بعنوان گرایشی موجود و فعال و زنده در طبقه کارگر نمیشناسند و باور ندارند و در حقیقت آنرا ساخته و پرداخته منصور حکمت و حد اکثر سه چهار نفر دوروبر او

میدانند و به همین علت امروز میبینیم برخی از استعفا دهندگان و ناشرین مطبوعاتی اطلاعیه های استعفا و فاجعه و غیره؟! با قایل شدن به درکهای انحرافی جدید منصور حکمت، حزب را منحل شده میبینند و برای نجات دوستان سابقشان از باتلاق این حزب تلاش میکنند! و عجباً که تنی چند از همین رفقا همین چند ماه پیش با اصرار و ابرام خواهان عضویت من در حزب و وصل کردن ارتباطات داخل ایرانم به آن بودند!!

رفقا! درک این مطلب که کمونیسم کارگری حاصل ذهن یک نفر و یا مشورت چند تئورسین مارکسیست نیست، و احتیاجی به از بر بودن کاپیتال و مرور آثار بزرگان مارکسیسم ندارد و با خواندن چند صفحه "مانیفست" میتوان به سادگی فهمید که کمونیسم خام و صرفاً غریزی و از بسیاری لحاظ زمخت ولی به اندازه کافی نیرو مند در بخشی از طبقه کارگر وجود دارد که "به غیر کافی بودن تحولات صرفاً سیاسی معتقد بود و خواهان تغییر اساسی اجتماعی است"

«انگلس در پیشگفتار چاپ آلمانی ۱۸۹۰ مانیفست» و باز در مانیفست میخوانیم: نظریات تیوریک کمونیستها به هیچوجه مبتنی بر ایده ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف یا اختراع کرده باشد نیست "کمونیسم بیدی نیست که به این بادها بلرزد! اینهم مانند مارکسیسم ۱۵۰ سال پیش حاصل روند تولید و روابط و مناسبات آن و نیاز مبارزه طبقاتی است اینکه میبینیم خود آگاهی و نظریات تیوریک کمونیسم کارگری ۲۰ سال پیش در ایران شکل میگیرد و به سرعت رشد پیدا میکند و به یک حزب سیاسی تبدیل میشود اتفاقی نیست بلکه نیاز تحرک طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی بر اثر فشار و هدایت گرایش کمونیسم کارگری موجود طبقه در مبارزات جاریش است

اینکه در سال ۵۷ در مدتی بسیار کوتاه کمیته های اعتصاب ایجاد میشود و بلافاصله شوراهای کارگری در اکثر کارخانجات را عزل کرده و نمایندگان مستقیم خود را بجای آنان مینشانند و خواستار نمایندگی ای در "شورای انقلاب" از زبان شورای صنعت نفت میگردد»

چشمداشت به قدرت سیاسی» و تقریباً تمامی سرمایه داران و نمایندگان سیاسی و

حکومتی آنان را به پای میز محاکمه و یا وادار به فرار نماید و در مدت ۴ سال فعالیت شوراها خود «۶۰-۵۷» با وجود همه خوشبایریها و توهنات موجود و اقتدار و اتوریته شخص خمینی و وجود جنگ و فقدان سازمان سیاسی خود و گرایشات راست حاکم در خود طبقه، دست به لغو قانون کار رژیم گذشته و تدوین قانون کار جدید با شرکت نمایندگان کارگران سراسر کشور میزند و در بسیاری از کارخانجات چهل ساعت کار و دو روز تعطیلی در هفته، انتخاب مدیریت و مقامات در کارخانجات و افزایش دستمزد و انحلال دستگاههای جاسوسی و کنترل استخدام و اخراج کارگران و برقراری سنت مجمع عمومی و خواستار آزادیهای دموکراتیک از قبیل حق بیان و تشکل و اعتصاب و برابری حقوق زن و مرد و اینها همگی نشانه های وجود و قدرت کمونیسم کارگری در طبقه بود تا مدتها بعد از قیام ۵۷ تب کارگر بودن و یا ظاهر کارگری داشتن در کل جامعه بسیار داغ بود طبقه کارگر با مبارزات خویش و تحت فشار کمونیسم کارگری متشکل در محافل کارگران سوسیالیست، آنچنان اعتباری به کارگر داده بود، که خمینی هم خدایش را به زمین آورد و کارگر کرد! در جامعه ای که یک حکومت ضد انقلاب مذهبی پر قدرت حاکم شده بود و جنگ بود و اعتصاب حرام، بگفته خود مقامات رژیم سالانه هزار و صد اعتصاب کارگری صورت میگرفت کارگران و شوراهایشان از همان ابتدا در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفتند و اولین گلوله های رژیم بر سینه کارگران بیکار اندیشک نشست

این مبارزه کارگری و آن گرایش غریزی موجود در آن احتیاج مبرمی به خود آگاهی مارکسیستی و نظریات راهگشای مبارزاتی خویش داشت و اعلام برنامه اتحاد مبارزان کمونیست، پاسخ به آن نیاز بود

مارکسیسم انقلابی" آزمون ام ک و حزب کمونیست ایران و "کمونیسم کارگری" امروزی حزب کمونیست کارگری، یک وحی و جرقه در مغز امثال منصور حکمت و ایرج آذرین و یا اراده جمعی از متفکران نبوده و یا وجود برخی از رهبران عملی کارگران در صفوف آنان دلیل بر کارگری بودن آن نیست بلکه به واسطه آن گرایش موجود در طبقه و مارکسیستی بودن این نظریات و انطباقش با

آن اطلاق و اعتبار پرولتری میگیرد
کمونیسم کارگری مثل سایر گرایشات موجود
طبقه کارگر دارای دو وجه مکمل یکدیگر
است ۱- سوسیالیسم کارگری ﴿محافل
سوسیالیستی کارگران﴾ ۲- تیوری و خود
آگاهی مارکسیستی و تحزب کمونیستی شرط
لازم پیشبرد و هدایت رهبری مبارزات طبقه
کارگر برای انقلاب کارگری و برقراری
سوسیالیسم ، ترکیب و تکمیل این دو وجه
کمونیسم کارگری است طبعاً جدایی این دو
وجه از یکدیگر ، پیشبرد مبارزات کارگری را
کند ساخته و تداوم آن انقلاب کارگری را به
تاخیر میندازد در ۲۰ سال اخیر هر دو
بخش این پدیده واحد کوشیده اند از زیر
فشار گرایشات سنگین طبقات دیگر سر
بیرون آورده و ابراز وجود اجتماعی و سیاسی
کرده و به یکدیگر نزدیک گردند حزب
کمونیست کارگری ایران به عنوان وجه دوم
جنبش کمونیسم کارگری در اینمدت کوتاه
تاریخی در زمینه های مختلف دارای رشد
سریع و چشمگیری بوده است و طبعاً از
نقاط ضعفی نیز بویژه در زمینه جذب و
تکمیل وجه دیگر یعنی محافل و مجامع
کارگران سوسیالیست برخوردار است که علاوه
بر دلایل درونی مهمترین مانع بیرونی آن
شرایط حاکمیت پلیسی رژیم اسلامی با
حمایت سرمایه جهانی است امروز این حزب
با تمام نقاط ضعف و قوتش یک سنگر طبقه
کارگر ایران و بلندترین و رادیکالترین انعکاس
صدای اعتراض آنست یکی از مهمترین
دستاوردهای این حزب آنست که مارکسیسم
کمونیستها را به یک نیروی سیاسی رسمی در
جامعه سیاسی ایران تبدیل کرده است در
شرایط سیاسی دهه اخیر جهان و فروپاشی
کمونیسم بورژوائی و پیروزی بازار و اعلام
شکست کمونیسم و پایان تاریخ، این حزب
توانسته است با تلاش و دفاع سرسختانه اش
مارکسیسم را زنده نگهدارد
این نشانگر توان بسیار بالا و تسلط این
حزب به تئوری و نظریات مارکسیستی از
یک طرف و درک و انطباق این نظریات با
نیازها و حرکات اعتراضی جنبش واقعی
کارگری در مبارزه طبقاتی جاری است این
حزب توانسته در شرایط افسار گسیختگی
نیروهای ارتجاعی مثل ناسیونالیسم و مذهب
به عنوان یک نیروی طبقاتی پیشرو در مقابل
آن حضور داشته باشد ، این حضور را باید

گرامی داشت برخی از رفقای که به تازه
گی از این حزب جدا شده اندو حکم انحلال و
تضعیف آن را صادر کرده اند در نگاه اول
عدم احساس مسولیت خویش را در مبارزه
طبقاتی و انقلابی جاری ثابت کرده اند یک
لحظه تصور عدم وجود این حزب در صحنه
سیاسی ایران تصویر سیاهی را منعکس
میسازد فقط وجود رادیکالیسم این جریان
توانسته از در غلطیدن نیروهای چپ و میانه
در نقشه عمل بورژوازی برای تثبیت و تحکیم
و متعارف کردن شکل جدید رژیم اسلامی
جلوگیری نماید شاید بتوان به نوعی شرایط
فقدان این حزب را در اوضاع و احوال متحول
و ملتهد امروز ایران ، با شرایط جهانی پس
از فروپاشی شوروی و بلوک شرق مقایسه کرد
همانطوریکه بشریت مترقی پس از این واقعه
مجبور به عقب نشینی و تحمل فقر و
بدبختی و تحقیر و فلاکت شد و هنوز هم
نتوانسته از زیر فشار و تهاجم "راست" و
نعره های پیروزی سرمایه ، کمر راست نماید
، در ایران بدون کمونیسم کارگری و حزب آن
بورژوازی بسیار راحتتر خواهد توانست باز هم
جریان توده ایسم را به جای چپ جازده و
نقشه عملش را متحقق کرده و جامعه را به
تمکین بکشاند رفقای جدا شده گر چه
منفردند ولی در برخی مواضع مشترکند از
جمله بر کارگری نبودن حزب تاکید میورزند
من این حکم کارگری نبودن را نمیفهمم فکر
نمیکنم منظور ایدولوژی و برنامه حزب باشد
چون تا به حال بحثی و یا انتقادی در این
باره نشده است شاید موقعیت اجتماعی
و طبقاتی فعالین و اعضای این حزب مورد
نظر باشد که به نظر من این همان ایراد و
اتهام و یا "نقی" که بسیاری از نیروهای چپ
بی ربط به جامعه به کمونیستها همیشه ورد
زبان دارند است این نگرش جامعه ، طبقات
و اقشار را ایستا و جامد میبیند در نتیجه
متوجه نیست که جامعه ایران در عرض این
۲۰سال با شتاب زیادی شاهد جابجایی
طبقات و اقشار بوده است وقتی از زبان
حاکمان اسلامی سرمایه میشنوید که
۸۰درصد مردم زیر خط فقر زندگی میکنند
یعنی اینکه بر اثر انکشاف و نیاز و بحران
سرمایه بسیاری از اقشار میانی جامعه بدرون
طبقه کارگر پرتاب شده اند و بر اثر
بیکارسازیها و اخراجهای وسیع بخشهای زیادی
از کارمندان ، تکنوکراتها، دانشجویان،

تحصیلکردگان و مجبور به فروش نیروی
کار خویش در کارگاههای تولید و توزیع
گشته و از موقعیت اجتماعی و طبقاتی خود
کنده شده و به صفوف کارگران پیوسته اند
البته هنوز هم مادرزدهایشان آنها را بعد از
۱۵-۲۰ سال کارگری ، با سماجت مثل برخی
از فعالین سیاسی خیلی خیلی کارگری ما ،
آنها را با موقعیت های اجتماعی و شغلی
قبلیشان معرفی مینمایند بنظر من بافت
پرسنی این حزب در همین خارج کشور
کارگریست شاید منظور از کارگری نبودن
این حزب ، رهبر نبودن آن بر بخشی از
طبقه و یا کل آن باشد که اینهم اولاً دلیل
بر کارگری نبودن یک جریان نیست مثل
بسیاری از تشکلاتی که در درون طبقه کارگر
هستند ولی خصلت رهبری ندارند و ثانیاً
کسی چنین ادعائی را در این حزب نکرده
است تلاش فعالین آن جز این هدف نیست
باید موانع را شناخت و راهکارها را پیدا کرد
بنظر من این حزب جزئی از طبقه کارگر است
و بر عکس نظرات یک خطی و یا یک
صفحه ای برخی از دوستان ، حزبی متعلق به
طبقات دیگر نیست که حالا عده ای
میخواهند آنرا به طبقه وصل و یا پیوندش
دهند کاری که این حزب و یا هر حزب
مارکسیستی دیگر باید بکند ، تبدیل کردن
آن به رهبر "کمونیسم خام و صرفاً غریزی و
از بسیاری لحاظ زمخت ولی به اندازه کافی
نیرومند" ﴿به تعبیر انگلس در مانیفست﴾
موجود است و این امر گذشته از خواست و
تلاش همه جانبه کمونیستها به شرایط و بویژه
زمان نیاز دارد و این زمان طبق
مانیفستی؟! که یکی از رفقای گرانقدر و
پرازش جنبش کارگری ایران انتشار داده اند
، ارادی نیست باید توجه کرد که در دوره
هائی تاریخی علیرغم خواست همه انقلابیون
بر عکس مقاطع و نقاط عطف تاریخی ،
کوتاه و زودگذر نیست سال و ماه و سالگرد
تعیین کردن سازماندهی مبارزه طبقاتی
کارگران کودکان و خصلت کوتاه نظرانه و کم
تحملی طبقات میانی جامعه سرمایه داری
است کارگران بصورتی غریزی و با شم
طبقاتی خویش شکیبائی خاصی در مبارزه
دارند که با بالا و پائین رفتن حوصله و
انتظار فعالین سیاسی تفاوت دارد توجه کردن
به نقش کارگران در قیام ۵۷ ﴿دیر آمدن ،
رهبری کردن ، کار اصلی را انجام دادن ،

مبارزات وسیع بعد از قیام و ﴿ نمونه گویائی از این واقعیت است برخی از رفقای جدا شده آکسیونهای این حزب بر علیه سنگسار و تبعیض جنسی و سرکوب آزادیهای سیاسی، شکنجه و اعدام و زندان و سفر و سخنرانی نمایندگان جمهوری اسلامی و را دستمایه مخالفت و جدائی خود از یک طرف و غیر کارگری و ضد رژیم خواندن این حزب کردند سوال اینجاست که مگر ضد رژیم بودن فقط مختص طبقات غیر پرولتر است؟ رفقا! چند در صد این سیاستهای رژیم اسلامی سرمایه مستقیما بر علیه طبقه کارگر ایرانست؟ چند در صد سنگسار شدگان و قربانیان آپارتاید جنسی، زندانیان و اعدامیان و شکنجه شدگان از طبقات غیر پرولترند؟ چرا در بیان و تحلیل شما از آکسیونیسیم حزب و "کمپین بازیهای زنان و پناهندگانش" آکسیونها و کمپینهای مربوط به مبارزات مستقیم کارگری، گم و گور میشود؟ باید توجه داشت که کارگران امروز اکثریت عظیم اهالی را در ایران تشکیل میدهند و طبق گفته وزارت کار رژیم ﴿ به احتمال قوی در مصاحبه علیرضا محبوب با یکی از روزنامه های فرانسوی زمستان ۱۹۹۸ ﴿ حدودا هشت و نیم میلیون کارگر مزد بگیر در ایران امروز وجود دارد این تعداد همراه خانواده هایشان به اضافه ۳ میلیون کارگر خارجی ﴿ افغانی و بنگلادشی و عراقی و ﴿ و رقم میلیونی بیکاران، طبقه کارگر را به بزرگترین و وسیعترین طبقه اجتماعی ایران مبدل ساخته است با توجه به این واقعیت تمام سیاستهای سرکوب بورژوازی و اجرای احکام ضد انسانی رژیم اسلامی اش مستقیما بر علیه طبقه کارگر و برای جلوگیری از انقلاب اجتماعی اوست و مسلما این طبقه نمیتواند این موانعی را که بورژوازی و سرمایه بر سر راه مبارزه اصلی اش بر علیه مالکیت سرمایه و الغا کار مزدی قرار داده دور بزند و اولین قدمش در مبارزه اجتماعی، جارو کردن این رژیم ارتجاعی است نگاهی به علت و بهانه شورشهای محلات کارگری در این ۲۰ ساله اخیر ﴿ اسلام شهر، خانی آباد، افسریه، کرج، مشهد، قزوین، اراک، دورود، کردستان و ﴿ نشانگر شدت رنج کارگران از تبعیضها و تحقیرهای حاصل از همین سیاستهای رژیم اسلامی و اقدام بر علیه

آنست بنظر من شرکت و رهبری کمونیزم کارگری ﴿ حزب ﴾ در سازماندهی مبارزه بر علیه حجاب و سنگسار و اعدام و امر رهبری کارگران در جنبش انقلابی و جایگاه اجتماعی آنرا بسیار تسهیل و قطعی میسازد فکر میکنید جوانان و زنان و قربانیان سیاستهای رژیم اسلامی متعلق به کدام طبقه اجتماعی اند که امروز مبارزه و آکسیون حزب بر علیه آنان را تخطئه میکنید؟ از تحلیلهای عصبی شما و بخصوص رفیق بهمین شفیق در مورد اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران بویژه آنجا که از طبقه کارگر حرف میزنید، اینطور استنباط میشود که گویا پشتوانه تحلیلتان به اطلاعات و واقعیات قبل و اوایل قیام ۵۷ بر میگردد به اضافه گزارشهای نشریات و روزنامه جات اخیر بعضی از فعالین و تحلیلگران سیاسی ما عادت ندارند فاصله زمانی ۲۰ ساله اخیر را در تحلیلهای سیاسی و اجتماعی همچنانکه در زندگی شخصی اشان به حساب بیاورند! در این سالها اکثریت عظیمی از اقشار میانی جامعه بر اثر بحران و روند سود آوری سرمایه، سلب مالکیت و امتیاز اجتماعی شده، بناچار برای گذران زندگی خویش مجبور به فروش نیروی کار شده و به موقعیت اجتماعی - طبقاتی کارگران رانده شده اند ﴿ بخش بسیار وسیعی از کمونیستهای تحصیلکرده و متعلق به اقشار متوسط نیز همین سرنوشت را داشته اند ﴿ و اعتراضات و مبارزات این طبقه اصلی و وسیع اجتماعی صریحا و آشکارا تا همین امروز در کارخانه و خیابان، با شدت و ضعف امان این رژیم را بریده، ولی رفیق بهمین ما میگوید: " این جنبش طبقات میانی است که صحنه سیاسی ایران را تا جایی به جنبشهای اعتراضی مربوط میشود رقم میزند ﴿ تاکیدات از من است ﴿ و اعتصاب کارگران نفت در سال ۹۶ را بی نتیجه و یک تراژدی اعلام میکنند! و آنرا پایان دوران اعتصابات کارگری در ایران که از ۱۷ سال پیش آغاز شده بوده است، ارزیابی مینمایید رفیق ما کشف کرده که در سال ۷۶ " مردم به قواعد بازی رژیم تن داده بودند" و منظورش از مردم، مردم دسته دوم یعنی کارگران و زحمتکشان هستند که تا قبل از انتخاب خاتمی با اعتراضات و اعتصابات خویش خواهان سرنوشتی رژیم و انقلاب بودند

ولی رژیم توانسته است " مکانیزم های اجتماعی مبارزه طبقاتی را در مکانیسمهای سیاسی خودش ادغام کند" ﴿ تاکید از من است ﴿ ولی من فکر میکنم که این رژیم فقط توانسته است مکانیسمهای اجتماعی مبارزه امثال رفیق بهمین را متاسفانه در مکانیسمهای سیاسی خودش ادغام کند بویژه آنجا که شکست جنبشهای کارگران و زحمتکشان را اعلام میدارد و ورود و تسلط امروزه جنبش "آزادیخواهی" طبقه متوسط را اختراع مینماید! رفیق بهمین کدام طبقه متوسط؟ کدام اقشار میانی؟ چگونه با سالیانی فعالیت در جنبش کمونیزم کارگری، تحرک و شلوغ کردن دو سه هزار دانشجوی خط امامی و حزب الهی و جاسوس سابق و دیروزی و طرفدار خاتمی و جامعه مدنی امروزی که برای خفه کردن و عقب راندن مبارزات کارگران و بخصوص صنعت نفتی ها صورت گرفته، توی چشم شما رفته است؟ جدا باورتان شده که منوچهر محمدی و طبرزدی ها، رهبران جنبش دانشجویی اند؟ رفقا اگر نشریات چاپ داخل را میخوانید همه چیزش را بخوانید سخنگوی دفتر تحکیم وحدت که در بر گیرنده همه تشکلات اسلامی دانشجویان است میگوید ما ۲۰ در صد از دانشجویان را زیر پوشش داریم ﴿ از مبالغه اش میگذرم ﴿ یعنی اینها که به زعم رفیق بهمین صحنه اصلی فعالیت و تحرک سیاسی را اشغال کرده اند و طبقه کارگر را فقط به " غم نان" و داشته اند، هنوز نتوانسته اند آن ۴۰ درصد دانشجویان سهمیه ای ﴿ بنیاد شهید، بسیج و ﴿ خودشان را که هر ساله برای کنترل جنبش دانشجویی به دانشگاه ارسال میدارند، تحت پوشش در آورند! تازه مگر بافت طبقاتی دانشجویان چگونه است؟ بخش عظیمی از آنان فرزندان کارگراند لطفا کارگران را با خانواده هایشان بحساب آورید! طبقه کارگر امروز ایران با ۲۰-۳۰ سال پیش تفاوتهای عظیم کمی و کیفی کرده است سطح سواد و دانش و معیشت و آگاهی و تشکل و نوع زندگی و نگرشش پیشرفته و مدرن است رفقای که از مقطع قیام ۵۷ با این طبقه آشنا شدند و زندگی کردند شاهد این رشد بوده و هستند من شخصا برخی از مفاهیم نظری و تئوریک کلاسیک مارکسیسم را در محافل آموزشی کارگری آموختم امروزه این محافل در

مراکز صنعتی ایران کم نیستند که توسط سوسیالیسم کارگری سازماندهی و گسترش مییابند

امروزه که هر طلبه از پشت کوه آمده ای درس فقه و اطلاعات دینی و سیاسی را از کامپیوتر میگیری، و هر جوانی یک تلفن موبایل در دست دارد و هر خانواده ای در تلاش گرفتن کانالهای تلویزیونی جهانی از طریق ماهواره است و تلاش رژیم را به زانو در آورده اند امروز که اطلاعات گیری از طریق اینترنت دارد به نرم عادی در جامعه تبدیل میشود و غیره طبقه کارگر نیز به همین نسبت مدرن و پیشرفته شده است

تصویر دوران نوجوانی از کارگر را باید فراموش کرد! طبقه کارگر جوان امروز که سابقه دار بیست ساله اش از مقطع قیام شروع به کار کرده، دیگر با تصویر کارگر ساختمانی دور میدان شهر و یا کارگر بیسواد و محروم از بینشها و نگرشهای سیاسی و اجتماعی با دستهای پینه بسته، که فعال سیاسی سی سال پیش برای خود ساخته بود و از روی دلسوزی و ترحم به دفاع از او برخاسته بود، زمین تا آسمان تفاوت دارد

رفیق بهمین و برخی رفقای دیگر جدانشده از حزب باید توجه داشته باشند که دیگر امروز ارتباط گیری "و پیوند" با طبقه کارگر از طریق تماس فردی با فرد کارگر، متعلق به شیوه گذشته و سبک کار سنت قدیم است که به هیچوجه کفایت امروز را ندارد این تخطئه و تمسخر ارتباط گیری و تماس با کارگر جاده قدیم کرج و شادشهر نیست برای جذب و سازماندهی کارگر مدرن امروزی ﴿ اگر باورش داریم ﴾، جهت انقلاب کارگری و کسب واقعی قدرت سیاسی و نیل به سوسیالیسم باید از وسایل و امکانات مدرن و پیشرفته استفاده کرد یا به ریشخند گرفتن استفاده فعالین حزب از رادیوهای بورژوازی که با برجسته کردن خصلت ارتجاعی و صهیونیستی؟! آنان، از ذهن یک فعال کمونیزم کارگری بیرون میاید، و مصاحبه با رسانه های گروهی "معلوم الاحال"، نمیتوان کارگری را که کار هر روزه اش گوش کردن به این رادیوها و دریافت اطلاعاتیه های سازمانهای سیاسی مخالف رژیم از طریق فاکس و اینترنت و خود سازماندهی سیاسی بوسیله رادیوهای کمونیست و سوسیالیست است، بخود جذب و یا در حزب سازماندهی

کرد بورژوازی بخوبی اینرا فهمیده است و بهتر از برخی از کمونیستها طبقه کارگر را میشناسد برخلاف نظر رفیق بهمین، این طبقه متوسط نیست که امروز بمیدان آمده و میداندار سیاسی شده است، بلکه این خود بورژوازی است که با تمام امکانات داخلی و جهانی برای عقب راندن مبارزه کارگران و در "غم نان" نشانند آنان در میدان مبارزه حاضر است "و قواعد بازی" را اعلام کرده است سرمایه سیگنال و علامت تهاجم طبقه کارگر را از طریق اعتراض و اعتصاب حساب شده و سازمان یافته و سراسری کارگران نفت، با هشیاری همیشگی اش دریافت کرده است او مزه ضربات سوسیالیسم کارگری را بارها چشیده و تجربه کرده و شاخکهایش تحرک کمونیزم کارگری موجود در طبقه کارگر را تشخیص میدهد او بروشنی میداند که سازمان سیاسی این بخش طبقه کارگر، در خارج از کشور متولد شده و بسرعت دوران رشد را میگذراند و تنها نیروی مارکسیستی رادیکالیست که چشم به قدرت سیاسی دارد لذا صحنه باید عوض شود سرکوب آشکار و خونین و بی حد و مرز نتوانست جلوی اعتراضات و مبارزه کارگران را بگیرد خاتمی و جامعه مدنی اش به جلو صحنه میایند تا "قواعد جدید بازی" را اعلام نمایند توسط تمام رسانه های "آزاد و مستقل" داخلی و خارجی باید قبولانده شود که میداندار مبارزه دانشجویان و اقلشار متوسط هستندو کارگران شکست خورده و در غم نان اند! در خارج از کشور باید "فیلسوف و سیاستمدار و رهبر دانشجویی و نویسنده و شاعر" طبقه متوسط را جلوی جهانیان گرفت تا جلو انعکاس صدای آن بخش رادیکال کارگران توسط حزب کمونیست کارگری گرفته شود برای اجتماعی نشدن این حزب، برای نرسیدن صدای این حزب بگوش مخاطبان اصلیش، نمایندگان ریز و درشت این رژیم به خارج از کشور روانه شده اند حزب در اولین اقدام جدی و اجتماعی کارگری اش موفق شده بود در یک اقدام متهورانه کمونیستی طبقه کارگر جهانی را به پشت مبارزه کارگران نفت برده بود و بورژوازی اینرا در دفتر روزانه نبردش بر علیه کار با حروف درشت ثبت کرد نمایندگان رسمی و غیر رسمی رژیم در خارج از کشور با تمام وجود نعره میکشند تا فریاد اعتراض سنگسار شده ها و زندانیان و اعدام شده گان

و زنان بی حقوق و جوانان بی آینده و کودکان کارگر و کارگران معترض و سوسیالیست را، که تنها از طریق این حزب با همه نواقض منعکس میشود، کسی نشنود

تحلیل و ارزیابی رفیق بهمین از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران یک تحلیل ماوراطبقاتی است علاوه بر اینکه از لفظ "مردم" در ادبیات حزبی و اظهارات و مصاحبه های رفیق منصور حکمت انتقاد و ایراد میگیرد، خودش با تمام وجود در آن غرق میشود او جامعه را به سه بخش تقسیم میکند: ۱- مردم دسته اول ۲- مردم دسته دوم ۳- رژیم جمهوری اسلامی

مردم دسته دوم در واقع همان "خلق" هستند که پوپولیستها میگویند مردم دسته اول که بنا به نوشته رفیق از همه امکانات رفاهی و اجتماعی بر خوردارند در واقع همان پایه های اجتماعی - طبقاتی رژیم اسلامی هستند یعنی طبقه بورژوازی ایران ولی رفیق بهمین حکومت اسلامی را بر فراز این دو دسته از مردم که در واقع و با تعبیر مارکسیستی همان طبقات اصلی جامعه یعنی پرولتاریا و بورژوازی هستند، قرار میدهد این تحلیل و بینش غیر طبقاتی و غیر مارکسیستی، علیرغم بیان برخی از واقعیات سطحی جامعه امروز ایران در برخورد به طبقه کارگر و مبارزات و نقش آن در تحولات جاری ایران، به شدت سنتی و عقب افتاده است بویژه آنجا که طبقه کارگر و زحمتکشانش را تحت عنوان مردم دسته دوم، توده ای فقر زده و بدبخت و در خود، شکست خورده و سرخورده از مبارزات دهه پیش خود و بی ربط به مکانیزمهای اجتماعی ﴿که گویا چون به زعم رفیق، بورژوازی آنها را ایجاد کرده و تحت اختیار دارد کارگران نیز کاری به آنها ندارند﴾ و ناتوان از حکم سرنگونی رژیم و لاجرم انقلاب؟؟، ارزیابی کرده که امروز طبق قواعد رژیم بازی میکنند یعنی در انتخابات ریاست جمهوری خاتمی و شوراها های اسلامی و جدیداً روز کارگر شرکت میکنند و خلاصه صحنه را به مردم دسته اول واگذار کرده است نتیجه این تحلیل برای کار عملی و پراتیکی کمونیستها چیست؟ رفیق بهمین اصلاً به آن نمیپردازد تنها نتیجه ای که در آخر میگیرد تخطئه عملکرد حزب کمونیست کارگری در دو سه ساله اخیر و اعلام شکست

آن است! به نظر من اعلام نتیجه عملی از تحلیلی که جنبشهای طبقه کارگر و زحمتکشان را شکست خورده میدانند و اعتراض و اعتصاب سازمانیافته و سراسری پیشروترین بخش کارگران صنعتی در سال ۹۶ را پایان مبارزات کارگران ارزیابی میکند و حزب رادیکالترین و مدرنترین کمیونتهای جامعه را نیز شکست خورده اعلام میدارد برای یک کمیونست فعال در جنبش کمیونسم کارگری بسیار تاسف آور خواهد بود چون نتیجه برابر خواهد بود با: تعطیل مبارزه طبقاتی و انحلال حزب کمیونست کارگری و بازی با قواعد رژیم و نظاره گر میداننداری طبقه متوسط در صحنه سیاسی و اجتماعی! از نوشته رفیق بهمن معلوم میشود که او به دقت نشریات و روزنامه های چاپ داخل را بررسی و دنبال میکند ولی متأسفانه نتایج دلخواه آنان را نیز میگیرد

چه خوب است نگاهی به قطعنامه خانه کارگر رژیم و حزب کار اسلامی در اول مه امسال هم بیندازد تا هراس و وحشت آنان را در صورت سرو سامان ندادن رژیم به دستمزدها و خواسته های طبقه کارگر از اعتصابات قریب الوقوع کارگران به وضوح و آشکارا ببیند

تحلیلتان را بدهید که یک کارگر نفت و یا ذوب آهن و صنایع گسترش و راه آهن و بخواند و قضاوت کند تا آرام شده و تن صدایتان را پائین آورده و متعلق بودن ارزیابیتان از طبقه کارگر امروز ایران به سی سال پیش را باور کنید طبقه کارگر جوان و مدرن امروز ایران را دست کم نگیرید و ناتوانش جلوه ندهید این طبقه در بدترین شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جهان و در اوج اختناق و کشتار و جنگ و توهم و فریب، چندین بار هارترین و ضد انقلابی ترین رژیم سرمایه را به زانو در آورده و مجبور به عقب نشینی اش کرده و امروز با تحمل همه سختیها و ناکامیها و پیروزیهایش، در پس تحولات جدید ایران، هشیارانه در کمین نشسته اند و تمامی حرکات دوست و دشمن را زیر نظر دارند گرایش کمیونسم کارگری این طبقه مسائل کمیونستها و سازمانهای آنان را چه در داخل و چه در خارج کشور با دقت و توجه تعقیب میکند تعداد رهبران عملی و نظری جنبش کارگری را محدود به ۲۰ سال پیش دیدن اشتباه بزرگی است که بسیاری از فعالین مارکسیست

بخصوص در خارج کشور مرتکب میشوند اگر مبارزه طبقاتی و دیالکتیک حرکت جامعه ایران در ۲۰ سال پیش فقط به تعداد انگشتان دست، تئورسین و نظریه پرداز مارکسیست و کمیونست کارگری تحویل جامعه داد، امروز تغییرات کمی و کیفی طبقه کارگر و تجارب عملی مبارزات بزرگ و کوچکش در مصاف با سرمایه به اضافه پیشرفت چشمگیر تئوری و نظریات کمیونسم کارگری، در متن گسترش و عمومی شدن استفاده از تکنیکهای مدرن اطلاعاتی بخاطر نیاز به سود بری هر چه بیشتر سرمایه داخلی و جهانی و تبعات ناگزیر آن در زمینه پیشرفتهای اجتماعی و نیازهای انسانی، مسلماً هزاران رهبر عملی و کارگر سوسیالیست و رهبر و نظریه پرداز مارکسیستی پرشور، پرورش یافته اند کافست تا کوچکترین روزنه فضای باز سیاسی ایجاد شود تا همگان به این باور برسند بورژوازی برای "رضای خدا" و یا مصالح عمومی کاری برای جامعه انجام نمیدهد او طبقه کارگر را بخوبی میشناسد و قدرت و توانش را در هر زمانی تشخیص میدهد و هر لحظه به فکر پاتک آنست حتی عقب افتاده ترین و کودن ترین نمایندگان سرمایه در ایران این هشیاری را در مقابل طبقه کارگر و کمیونستها دارد خمینی این مظهر جهل و خرافه از ابتدای سرکوبی انقلاب توجه مخصوصی به کارگر و کمیونست داشت هم او بود که در سخنرانی روز کارگر سال ۶۴ سال وسیعترین اعتراضات و اعتصابات کارگری حتی بر علیه جنگ گفت: "اگر چهار نفر آدم در یک جایی فرض کنید اعتصاب بکنند این تا آخر هر روز گفته میشود که در ایران اعتصاب است چه شده؟ چند نفر هستند؟ نمیگویند چند نفر بودند میگویند کارخانه از کار افتاد! برای اینکه اینها «کمیونستها» تمام دلخوشی اشان روز کارگر بود من مواظب بودم اینها روز کارگر را خیال میکردند که الان کارگر برای آنها سینه میزند» تاکید از من است «امروز اگر دیده میشود اصلاحاتی در زمینه های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی انجام میگردد، اینرا به حساب جنبش طبقه متوسط که دیگر به هیچوجه توان اجتماعی و طبقاتی ۲۰-۳۰ سال پیش را ندارد، نگذارید سرمایه حواسش جمع است و

بر عکس تصویری که ارائه داده و متأسفانه بعضی از رفقا نیز باورشان شده، اعتصاب کارگران نفت در ادامه مبارزات کارگران و زحمتکشان و آغاز دوران جدیدی از مبارزه می بینند «رفیق ما» مو می بیند و سرمایه پیچش مو! «رژیم اسلامی سرمایه در شرایط امروز ایران تشکیل حزب کار اسلامی و سازماندهی تظاهرات روز کارگر و تدوین اصلاحات قانون کار و فقط در مقابل مبارزات کارگران و خواست تشکل، مطرح شده در مطالبات کارگران نفت در سال ۹۶، پیشگیری و پیش بینی کرده است بورژوازی، جامعه مدنی را در مقابل جامعه کارگری علم کرده از جاسوسان اسلامی اش، رهبر دانشجویی درست کرده تا جلوی انفجار جنبش دانشجویی را بگیرد "زندانی سیاسی" درست میکند و عکسش را با قل و زنجیر به تمام جهان مخابره میکند تا آکسیون بر علیه زندان و شکنجه و اعدام کمیونستها را خلع سلاح نماید، محاکمات آزاد شهردار ضد کارگر و همکاریانش را به نمایش میگذارد تا صدای اعتراض و تظاهرات بر علیه بی محاکمه سر بردن کارگران و آزادیخواهان را خاموش سازد، خاتمی و دانشجویان و روزنامه های مستقل و آزاد و کانون نویسندگان و را به میدان آورده که امروز رفیق فعال کمیونسم کارگری ما، تابلوی میداندار بودن طبقه متوسط و "دسته اول مردم" و اعلام شکست جنبشهای کارگران و زحمتکشان را در مقابل حزب کمیونست کارگری اش قرار دهد و منحلش سازد تا کارگر در فرصت احتمالی وضعیت سیاسی - انقلابی آینده نه چندان دور باز هم بی سازمان و بی حزب بماند و ناچاراً به احزاب غیر خودی پناه ببرد، سرمایه چهره و شخصیت اجتماعی ظاهرالصلاح درست میکند و با تمام توان رسانه اش در سطح جهان تبلیغش میکند تا کارگران را از شخصیتهای اجتماعیش محروم سازد نسل ما شاهد زنده یک تعویض قدرت سیاسی بوده و لحظه لحظه رهبر سازبها و شخصیت تراشیدها را به خاطر دارد، ما دیدیم که چگونه پرولتاریای ایران یک رژیم پر قدرت و مخوف سرمایه را به زیر کشید ولی بعلت عدم برخورداری از رهبران شناخته شده و شخصیتهای اجتماعی تشبیت شده خویش به رهبران طبقات دیگر روی آورد و متوهم شد امروز برخی از

رفقای عزیز ما مثل کمونیستها و رادیکالهای دیروز ، بحث شخصیت اجتماعی و رهبر شناخته شده را با عبارت " حزب شخصیتها" تقبیح میکنند و استفاده از مکانیسمهای اجتماعی را ضد کارگری میدانند اینها هنوز نمیدانند و لمس نکرده اند که چگونه کارگران از شنیدن صدای رضا مقدم و یداله خسروشاهی از رادیوهای بورژوایی و ارتجاعی! به وجد آمده و از اینکه کسانی از خودشان با این رادیوها مصاحبه کرده اند احساس غرور میکردند و هنوز هم با انتظار بیشتر از این اقدامات ، این واقعه را برای هم نقل میکنند چند کلمه با رفقای جدا شده : رفقا شما انسانهای مبارز و کمونیست و با شخصیتی هستید جامعه و به ویژه البت سیاسی آن شما را چه شخصاً و چه با حزب کمونیست کارگری میشناسند ، و مشخصاتی معین برای گفتار و کردارتان قابل است اگر هنوز هم خودتان را به جنبش "کمونیسم کارگری " متعلق میدانید باور کنید که سبک برخورد جدایتان تا به حال و روش سیاسیتان به حزب و روند ارائه نظرات و انتقاداتان نه تنها قرباتی با سنتهای این جنبش ندارد بلکه ضربات معین خودش را نیز داشته است جامعه سیاسی ایران شاهد روند بسیار انسانی متمدانه و با کلاس "فراکسیون کمونیسم کارگری " که خود شما هم عضو آن بودید بودو تحسین کرد و بعضاً آموزش دید من شخصاً خجالت میکشم که اعلامیه های مطبوعاتی و یا بعضی از نوشته جات شما را برای دوستان کمونیست و کارگرم بفرستم ، نگذارید با غلبه احساس به تفکر و تعقلتان ، بر پوزسیون اجتماعیتان لکه های تاریک نقش ببندد میشود مثل یک انسان کمونیست آخر قرن بیستمی مدرن و متمدن از یک حزب سیاسی جدا شد و در گوشه دیگری از جنبش کارگری دست به کار شد گرایشات دیگر موجود در طبقه کارگر را به رسمیت بشناسید ما برای هدایت و رهبری طبقه مان احتیاج به یک دیگر داریم گرچه از نظر سیاسی و سازمانی از یکدیگر جدا باشیم حزب کمونیست کارگری ایران هر اندازه کوچک و ضد رژیم و آکسیونیست ، و ضد سنگسار و شکنجه و اعدام باشد و از نظر شما غیر مارکسیستی و غیر کمونیستی اطلاق گردد ، فقط به اعتبار موقعیت اجتماعی و طبقاتی اعضا و متعلقینش ، جریان کارگری است

سخت و ساز ، تولید و باز تولید این حزب اساساً از طریق کمک کارگران ایرانی خارج از کشور تامین میشود آنهایی که به جای ۳۰ تا ۳۵ ساعت در هفته مجبورند ۷۰ الی ۸۰ ساعت کار کنند کارگرانی که به علل گوناگون هنوز حزب جامعه میزبان نشده اند و خود را متعلق به طبقه کارگر ایران میدانند ، و جز فروش نیروی کارشان ، آنهم به ارزانترین قیمت ، چاره دیگری برای ادامه زندگی ندارند، اگر هم بعضاً در گذشته داشتند در چندین سال اخیر دیگر ندارند! کارگر شاخ و دم ندارد تعریف کارگر را در زوروق اوهام و تخیلات و قد و قواره برداشتهای تئوریک و نظری خویش دیدن روی دیگر سکه ایست که کارگر را ذلیل و خوار و بیسواد و عقب افتاده و غیر اجتماعی و حاشیه ای می بیند!

رفقا! این حق نه تنها اعضای حزب بلکه حق تمامی علاقمندان به آن و همچنین فعالین سیاسی آزادیخواه بود که از نظرات و دلایل و برنامه شما عزیزان مطلع شوند این حق ماست که از شما بخواهیم در این حزب مدرن و کمونیستی ، طبق سنتتان فراکسیون تشکیل داده و برای خود احترام قائل شوید و برای نظراتتان مبارزه کنید و بی مقدمه و ناگهان شکست حزب کمونیست اتان را اعلام ندراید مسلماً برخی از انتقادات و مبارزات نظری شما تا همین حد هم مورد استفاده و بازبینی فعالین این حزب قرار خواهد گرفت و از نظر شخص من بسیاری از ضعفها و نارسائیهای ذکر شده واقعیت دارد و برای از بین بردن آنها باید تلاش شود ، ولی اینها هیچکدام نمیتواند رفتار و گفتار شما را توجیه نماید

روش حرکت شما را میتوان فقط با سنت گذشته چپها و کمونیستهای ایرانی مقایسه کرد که بعضی از شماها منتقد جدی آن بوده اید سنتی که باید بزور ، نظر و حرف و برنامه اشان را از دهانشان بیرون کشید و تازه طلبکار هم شده در حین و یا بعد از جدائی یادشان می افتد که منصور حکمت ۶ تا کارگر را هم نمی شناخت و یا رهبری موثر حزب ؟ زیادی رهبری میکرده و فاجعه حزب را همه باید باور کنند و از منصور حکمت دیگر باید بعنوان مارکسیست سابق ! یاد کرد و تا بحال تحت تحمیل عقاید و نظرات یک نفر بوده اند و بالاخره تا دیر

نشده باید اعضای شریف و کمونیستهای صادق را از این حزب بیرون کشید تا مبادا بحران نکبت ! آن آلوده اشان سازد و همه اینها را هم با غیر کارگری بودن حزب و شکست در بنیانی ترین رکن آن توجیه کرد رفقا شما حتی در گفتارتان جهت حقانیت حرفتان از اصطلاحات جنبشهای دیگر بخصوص جنبش اسلام سیاسی استفاده کرده اید اصطلاح بنیانگذار مثل کلمات خواهر و برادر به دستگاه فکری رژیم اسلامی تعلق دارد و مورد تنفر و تمسخر مردم عادی و مخالف رژیم است این اصطلاح چهره کریه خمینی را برای مردم تداعی میکند همچون یک کمونیست از ادبیات و اصطلاحات خودمان استفاده کنید

رفقا امروز جمهوری اسلامی با مساعدت و یاری بورژوازی جهانی و با ارسال نمایندگان ریز و درشت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خویش به خارج از کشور و سپردن ابتکار عمل به افراد و ارگانهای ظاهرالصلاح در صحنه اجتماعی و بخصوص سیاسی ایران برای عقب راندن مبارزات کارگران و زحمتکشان و آزادیخواهان ، تمام توان و توشه اش را بکار برده و میبرد در چنین شرایطی ، تضعیف و انحلال حزب کمونیست کارگری ایران ، بویژه در متن فقدان و یا ضعف تشکلات و نیروهای کمونیستی در جنبش کارگری ، اقدامی به شدت بیخردانه و مضر و غیر مسئولانه به مبارزه انقلابی کارگران و کل مردم بجان آمده ایران است این حزب امروز تریبونی آزاد برای همه کمونیستها و مبارزان آزادیخواه است ، این تریبون را از آنان دریغ نوزیم و تقویتش کنیم و امیدوارم که حزب نیز از فرصت پیش آمده نهایت استفاده را در رفع نقاط ضعف و ایرادات بعضاً جدی و اشکالات مختلفی که برخی از رفقای مستعفی نیز بدرستی روی آنها انگشت گذاشته اند ، تلاش کند و به یک بازنگری و چکاپ جدی در موضوعات مطرح شده و یا هنوز مطرح نشده بپردازد و این تلنگر تشکیلاتی بتواند حزب را در تحقق اهداف کارگری و انسانیش هشیارتر و تواناتر سازد در پایان باید بگویم که مطمئنم به محض باز شدن کوچکترین و اولین دریچه آزادی هم ما و هم خیلی از رفقای جداشده فعلی همدیگر را در صفوف و سنگرهای مبارزه طبقه کارگر مان

در آغوش خواهیم گرفت
زننده باد مبارزات آزادیبخش کارگران
پیروز باد کمونیسم کارگری

هادی - هفتم مه ۱۹۹۹

رونوشت برای تمام رفقای جدا شده بویژه رفقا
بهمن - مجید-فرهاد بشارت- بهرام رحمانی-
جعفر رسا- و رضا مقدم
من بعلت عدم امکان میل از امکان رفیق
محمدآسنگران استفاده کردم

لیلا دانش و اصحاب کھف

خالد حاج محمدی ۲۴ مه ۹۹

در جریان استعفاهای اخیر در حزب ما
معلوم شد که هنوز لیلا دانش عضو حزب
مانده بود. بعد از حدود پنج سال بازنشستگی
از هر گونه فعالیت سیاسی و حزبی به یکباره
با صدور اطلاعیه و نامه سرگشاده علیه حزب
کمونیست کارگری خودی نشان داد و اعلام
کرد که به عرصه بازگشته، اما در شروع
اولویتش "مبارزه" با کمونیستها و حزب
کمونیست کارگریست (چه عاقبتی). شخصا
وقتی دو نوشته اخیر او را خواندم واقعا یاد
داستان اصحاب کھف افتادم که بعد از دوران
طولانی غارنشینی و بیخبری از آنچه
دراجماع میگذشت، در بازگشت به شهر هر
چه را می شنیدند و میدیدند فکر میکردند
این عین واقعیت است. ایشان هم با شنیدن
جملاتی مانند "شکست خوردیم و انتقال
طبقاتی نشد" و "دوره طبقه متوسط است و
انقلاب و سرنگونی در کار نیست" باورش شد
این "عین واقعیت" است و حاج و واج به
تکرارشان پرداخت. سپس اعلام کرد "صف
حزب (بلانکیستها!!) را ترک کنیم". تا از
فضای موجود و از قافله شکست خوردگان
عقب نمانیم.

جدا از اهانت‌های خانم دانش به کل این حزب
و به آرمانهایی که ایشان هم زمانی به آنها
افتخار میکرد آنچه به شیوه زننده در
نوشته‌های او عیان است جعل و تحریف و
آشکارا دروغ گفتن است، انگار که به این
شیوه مخاطبینش بهتر باورشان میشود. بگذار
به مواردی از نوشته دوم او بپردازیم.

ماجرای ساده لیلا دانش

لیلا دانش در رابطه با مباحثات درون کمیته
مرکزی حزب که بدنبال ارائه "تزه‌های" بهمن
شفیق (عضو مستعفی کمیته مرکزی حزب)
در مورد تشکیل مرکز انترناسیونال کمونیستی
توسط حزب، میگوید: ماجرا خیلی ساده بود.
عضوی از کمیته مرکزی گستاخی کرده بود و
گفته بود که نظرات دیگری دارد! کوچک و
بزرگ کمیته مرکزی و افراد پیرمونی به
میدان ریختند که این خاتمی چی شده است
و...

داستان صاف و ساده خانم دانش، صاف و
ساده دروغ است اینکه وجدان ایشان از این
بابت احساس آزار نمیکند و هرچه اهانت و
توهین است بدنبال این دروغ صاف و ساده‌اش
نثار ما میکند را باید به حساب قدمهای
بلندی گذاشت، که برداشته و بر میدارد.
بر عکس آنچه ایشان میفرمایند عضو مورد
اشاره ایشان به شهادت همان بحثهایی که
علنا هم منتشر شده، در لابلای بحثهای
مربوط به انترناسیونال کمونیستی‌اش، معلوم
بود که نظرات دیگری دارد. اعلام غیر صریح
مخالفت او با حزب، اتفاقا باعث شد از او
خواسته شود اگر بحثی دارند از لابلای تزه‌های
تشکیل انترناسیونال مطرح نکنند و مستقلا
نظراتش را بیان کنند. بدنبال بحثهای بهمن
طرح شد که سرانجام سر از اوضاع سیاسی
در آورد و "اینکه در ایران طبقه متوسط
میدان دار است و اکنون تحولات جامعه را
آنها رقم میزنند و جامعه مدنی هم پلاتنفرم
این طبقه است". که همه میدانیم خاتمی در
راس این پلاتنفرم است. لیلا دانش وارد
مضمون این بحث نشد. شاید دلیلش
سمپاتیش به بحث بهمن است، و یا اینکه
بهمن هرچه میگوید مهم نیست و از چه
موضوعی حزب را ترک میکند اهمیت ندارد،
اصل "گام بلندی" است که بهمن برداشته و
کارت عضویتش را تحویل داده است و از
نظر لیلا دانش این در خود با ارزش است.

<ب>اعضا و کادرهای صدیق

در نوشته اولشان تحت نام فاجعه را باور
کنید میگوید: معنای عملی "حزب
شخصیتها" هم از قرار این بوده که زحمت
بیدریغ بخشی از اعضا و کادرهای صدیق

حزب، تبدیل شود به پشتوانه عروج
کارریستها و بعضا شخصیت‌های از پیش
تعیین شده.

خانم دانش که با الفاظی چون "کارریست و
... با حزب ما صحبت میکند، خود در
بازگشت مجدد به صحنه همه مسئولیتهای ۵
سال قبلش را در حزب به رخ همگان کشیده
و افزون بر آن به مانند "شخصیت" باب طبع
مدیای ضد کمونیستی پشت سر هم اطلاعیه
و نامه و... در نشریات معلوم‌الحال فارسی
زبان در خارج کشور علیه حزب کمونیست
کارگری صادر میکنند.(چه افتخار بزرگی) در
عالم مالیخولیای خود اسم این را گذاشته
دلسوزی به حال توده‌های صدیق. "توده‌های
صدیق و خوب" و البته در طرف دیگر
معادله "رهبری نادرست و ناصدق" که هر از
چند گاه عده‌ای را "فریب میدهد". اینها
واژه‌هاییست که سالهاست در فرهنگ سیاسی
جریانات حاشیهای و عقب افتاده هم دیگر
غایب است. به زعم او "توده‌های صدیقی"
که در واقع امر لایه همان بره‌های بی آزاری
هستند که از سادگی‌شان مورد سو استفاده
قرار میگیرند و امروز خانم دانش وجدانش از
اجحافات عیبه آنها آرام نمیگیرد، صاف و
ساده اهانت به همان "اعضا و کادرهای
صدیق" است که آگاهانه به این حزب
پیوسته‌اند. این چیزی جز دورویی و ریاکاری
بیش نیست، و البته اگر بر ما عیب گرفته
نشود به سخنانی شبیه است که دیروز از
سوی کسان دیگری تحت نام "فریب
خوردگان" گروهکهای سیاسی بیان میشد که
بیش از این فریب "رهبران حیل‌گر" خود را
نخورند. این فرمایشات را چند سال پیش
عبدالله مهتدی هم گفتند که گویا عده‌ای و
البته خودشان هم نردبان ترقی منصور حکمت
و .. بوده‌اند و امروز هم خانم دانش تحت نام
تلاش اعضای "صدیق حزب" که تبدیل به
پشتوانه دیگران شده بیان میکند.

<ب>توایت و دل آزرده‌گی لیلا دانش
دروغ‌پردازی لیلا دانش به اینها خاتمه
نمی‌یابد. ایشان در دومین نوشته "زرین" خود
بسیار بیش‌زمانه رهبری حزب را متهم میکند
که گویا ایشان و مجید محمدی و کلا
مخالفین خود را "جاسوس و هم کار رژیم"
نامیده‌اند. لایه سقوط لیلا سقفی ندارد و
تصمیم دارد تا ته لجنزار برود. البته این

برای شخص او تراژیک است اما واقعیت دارد. جهت اطلاع خانم دانش کشف دروغهای ایشان تفحصی نمیخواهد کافی است خواننده این نظرات، حداقل آشنایی با این حزب داشته باشد گرچه حتی به نوشته‌های مورد اشاره لیلا دانش هم دسترسی نداشته باشند. ما تاکنون در جواب به هیچ مخالف سیاسی چنین مارکهای را به کسی نزده و این بار هم به هیچ فردی نگفته ایم که جاسوس و طرفدار رژیم است. این ادعاهای دروغین خانم دانش را تنها باید در جایگاه امروزی او جستجو کرد. او و بدنبال، مجید محمدی هر کدام به شیوه‌ای اعلام کرده اند "این حزب ربطی به مردم ندارد، فرقه است، مثل مجاهدین است، فیل هوا میکنند، خود فریبی میکنند، خیال پروری مالیخولیایی دارند و هزار اتهام دیگر و سر انجام فراخوان میدهند که صف این حزب را هرچه زودتر ترک کنید". آیا واقعا ما حق نداریم به این دوستان سابق بگوییم فراخوان آنها و کل اتهاماتی که میزنند چیز تازه‌ای نیست، این فراخوان کل اردوی ارتجاع است. مگر نه این است که دیگران را در زندان به ابراز این اراجیف وادار کردند. آیا خانم دانش به خاطر ندارند که با زور شکنجه "تواین" را به مصاحبه تلویزیونی میکشانند که مشابه همین سخنان را خطاب به صف گروه‌های سیاسی اپوزیسیون بگویند. حقیقتا با خواندن اطلاعیه لیلا دانش و بعد نامه "درونی" مجید محمدی اظهارات معروف کیلانه برابم تداعی شد. معروف کیلانه از کادرهای تشکیلات مخفی کومه‌له بود که در زندان و بعد از مدتی تحمل شکنجه، عاقبت تسلیمش کردند، با زور به مصاحبه تلویزیونی کشانده شد و اعلام کرد که "کومه‌له ربطی به مردم و کارگر ندارد و بیش از این فریب رهبران آن را نخورید و صف این تشکیلات را ترک کنید". آیا فهم تشابه گفته‌های مجیدمحمدی و لیلادانش را با آنچه معروف کیلانه به زور ابراز کرد کار مشکلی است. آیا گفتن و نشان دادن این واقعیت روشن معنایش همکار جمهوری اسلامی خواندن مجید و لیلا است. لیلا و مجید نه شکنجه شده و نه همکار رژیم، اما متأسفانه فضای فکری و سیاسی که مجید و لیلا در آن بسر میبرند آنها را تا جایی به قهقرا کشانده که مشابه معروف کیلانه اظهار نظر کنند. برای من که

با لیلا و مجید رفاقت سیاسی و شخصی داشتم یادآوری این تشابه سخت بود، اما چکار باید کرد، این را دیگر خود آنها انتخاب کردند. وقتی ما این جایگاه را گوشزد میکنیم متأسفانه به جای تعمق بیشتر دادشان بلند میشود. دوستان سابق اگر یادآوری این حقایق ناراحتتان میکند، بهتر بود خودتان را تمیز دارید.

تعهد "انقلابی" یا فراخوانی ارتجاعی!

لیلا دانش در دفاع از فراخوان ترک صفوف حزب کمونیست کارگری که ایشان و مجید محمدی افتخارشان را کسب کردند. قلم فرسایی میکند و برای اثبات حقانیت نظرات خود از فراخوان اتحاد مبارزان به فعالین رزمندگان در سال ۵۹ و هنگام جنگ ایران و عراق و موضع کاملاً راست رزمندگان مبنی بر دفاع از دولت خودی در جنگی ارتجاعی نمونه میآورد که در آن زمان اتحاد مبارزان از فعالین این جریان خواسته است صف رزمندگان را ترک و به اتحاد مبارزان بپیوندند. او همچنین به مصاحبه منصور حکمت با رادیو همبستگی در استکهلم اشاره میکند که در مصاحبه خطاب به فعالین چپ متشکل در نیروهایی که در اوضاع کنونی و بدنبال سر کار آمدن خاتمی طرفدار جامعه مدنی خاتمی شده‌اند خواسته است از این تشکلات بیرون آمده و به حزب کمونیست کارگری ایران بپیوندند.

اینجا از رزمندگان سال ۵۹ و موضع آنها در جنگ ایران و عراق و همچنین تشابه نیروهای به اصطلاح چپی که خاتمی‌چی شده اند بگذریم که برای هر کسی که خود را به نفهمی نزنند روشن است.

من نیز در سالهای مورد اشاره خانم دانش مثل ایشان پیکاری بودم و نقش اتحاد مبارزان را در آن دوران به خاطر دارم. اتحاد مبارزان و در راس آن منصور حکمت کل پایه‌های سیاسی و فکری چپ خلقی آن زمان را به نقدی مارکسیستی کشید و در عرصه‌های مختلف نظری و فکری پرده از روی دیدگاههای این جریان برداشت. مباحثات آن دوره اتحاد مبارزان، انقلابی را در چپ آن دوران باعث شد. ادامه مباحثات آن دوره اتحاد مبارزان به چپ چرخیدن بخش قابل ملاحظه چپ آن دوره و کل کومه‌له و سرانجام

تشکیل حزب کمونیست ایران بود. در مورد نمونه اخیر فراخوان منصور حکمت در شرایط معینی که اشاره رفت و در مقابل معرفی و درخواست پیوستن به حزبی رادیکال و کمونیست با تاریخی روشن و نظرات و بحثهای اثباتی میباشد. با پیوستن این نیروها در هر دو مورد که اشاره رفت نیرویی تقویت و جریانی نیرو میگرفت که عمیقاً مورد تنفر کل ارتجاع از حاکم و اپوزیسیون بود. یکی گرفتن این موارد با شاهکار خانم دانش مبنی بر ترک حزب کمونیست کارگری و بنا به توصیه خانم دانش "میشود راههای دیگری برای ادامه فعالیت پیدا کرد" (ادامه همان راه پنج سال اخیر او) در بهترین حالت تنها از یک فکر مالیخولیایی، تنها از کسانی که بنا به عقده‌ها و منافع حقیر فردی، چشم دیدن حزب کمونیست کارگری بالنده و رو به رشد را نداشته و به سیاستها و روشهای راست پناه برده میتوان انتظار داشت.

بگذار برای یک لحظه فرض کنیم که همه ما خارج از کودکانه بودن این توقع، به فراخوان لیلا دانش و مجیدمحمدی جواب مثبت میدادیم و در این حزب را میبستیم و از فردایش هرکدام شروع به اطلاعیه و نامه سرگشاده در محکوم کردن حزب کمونیست کارگری میدادیم و در آینده هم فکری میکردیم که چکار کنیم. آیا واقعا تشابهی بین آنچه اتحادمبارزان و منصور حکمت کردند با آنچه خانم دانش میفرماید هست؟! آیا شرافتمندانه چنین اقدامی میتوانست کارگری را خوشحال کند؟ آیا واقعا یک زن نه الزاما کمونیست بلکه زن فهیمی را که از حکومت اسلامی به تنگ آمده و متنفر است را خوشحال میکرد؟

نتیجه فراخوان اتحاد مبارزان در سال ۵۹ تشکیل حزب کمونیست ایران بود که خاری در چشم کل اردوی ارتجاع بود و نتیجه فراخوان منصور حکمت کندن از صف خاتمی‌چی‌ها و تقویت حزب کمونیست کارگری ایران است که مورد تنفر کل اردوی ارتجاع است. اما خانم دانش و مجید محمدی میتوانند توضیح دهند عملی شدن فراخوانشان کدام جریان را تقویت میکرد؟ شرافتمندانه اگر آرزوهای این دوستان حتی برای یک روز هم عملی میشد چه کسانی را میرنجانند و چه کسانی را میرقصانند؟ دیروز در یکی از رادیوهای محلی کردی

دراست‌کلم، یک ناسیونالیست کرد سر خط تلفنی با استناد به اطلاعیه اعلام شکست رضا مقدم، ضمن اینکه میگفت "حزب کمونیست کارگری ربطی به جامعه ندارد" و مرتب به منصور حکمت میتازید در ادامه اظهار میکرد که "فردا در همین تهران صاحب کاران اطلاعیه رضا را به کارگران نشان خواهند داد و میگویند این هم حزب کمونیست کارگری که شکست خورد". صاحبان فراخوان ترک حزب بگذار در دنیای کودکانه خود هرچه دوست دارند بگویند اما در دنیای واقعی و زمینی این فراخوان را هر کاری کنید و هزار بار با "اسم کارگر رنگ و لعابش کنید" (که البته نشدنی است) باز این فراخوانی راست و ارتجاعی است.

درخاتمه

در خاتمه بگویم که بدون تردید کسانی که از صف ما رفتند یک طیف و یکدست نیستند و حرکت تاکنونی و شیوه برخوردشان هم یکی نبوده و احتمالا در آینده هم مثل هم نباشد. اما متأسفانه رفتن آنها در یک مقطع و همزمان علی‌رغم هر نیتی که هر کس برای خود داشته است، عملاً تقویت حرکتی راست بود که اساساً نوشته‌های تاکنونی لیلا دانش و مجید محمدی و بهمن شفیق سیمای آن را ترسیم کرده است. تحلیل و ارزیابی راست بهمن شفیق از اوضاع سیاسی ایران با نوشته و فراخوان به شدت راست مجید و لیلا تکمیل شد. به لحاظ عملی هم "آگاهگری طبقاتی مورد نظرشان" را فعلاً با صدور اطلاعیه‌های مطبوعاتی پشت سر هم در محکومیت حزب کمونیست کارگری در رسانه‌های فارسی زبان خارج کشور پیگیری میکنند. همین‌ها به خوبی سیمای سیاسی و عملی راست پدیده مورد بحث را نشان میدهد. علی‌رغم هر ادعایی که داشته باشند و بطریق اولی با "کارگر کارگر" کردن این حرکت تا مغز استخوان راست را نمیشود به کارگر ربط داد. هنوز امیدوارم که بخش زیادی از دوستان "مستعفی" سیر حرکت خود را از این حرکت راست جدا کنند و بیش از این با این حرکت تداعی نشوند.

"جبر و اختیار"

نگاهی دیگر به جایگاه تاریخی

موضع پرچمداران مستعفیون.

ایرج فرزاد

در طول مدت فعالیت سیاسی‌ام، هیچگاه کسانی که شهامت ابراز نظراتشان را نداشت‌اند، نزد اتوریته‌ای نشدند.

دوستان مستعفی همه در این خصوصیت اشتراک دارند. گویا برای برخی ازمدهتها قبل معلوم بوده که حزب کمونیست کارگری راه "خطا" می‌رود، آنوقت سکوت کردند و حتی برای بحثهایی که اکنون ادعای نقدش را دارند، کف زدند.

مستعفیون را میشود اساساً به دو دسته تقسیم کرد:

کسانی که "پرچم" دارند و کسانی دیگر که "صادقانه" از سر ابهام و گویا تعلق خاطر به کارگر و جایگاه کارگر حزب را ترک کردند.

اما دسته دوم انگار متوجه نشدند که به نیروی چه گرایشی تبدیل شدند. از پرچمداران میتوان به لیلا دانش و مجید محمدی اشاره کرد، این دو بحث سیاسی ندارند، ابهامی نداشتند، صریح و بی‌پرده ادبیاتی را برای بیان موضع سیاسی خود برگزیدند، و خود را در چنان موضعی قرار دادند که هیچ راهی را برای توضیح، جدل و تقابل سیاسی باقی نگذاشتند. کسانی که با حضور در یک جمع حزبی میتوانستند بخواهند گفته‌ها و

نوشته‌هایشان به بایگانی سپرده شود، کسانی که در فضای باز درون حزب خود بارها شاهد بودند که از کوچکترین مساله تشکیلاتی تا مسائل جدید اجتماعی با دقت و وسواس مورد بحث قرار میگرفت و نارسائی و

نپختگی مواضع در یک جدل صریح و آشکار رفیقانه برطرف میشد، ترجیح دادند که خود همین مکان و همین فضا را هدف قرار

دهند. این بود که ترجیح دادند ابتدا از حزب کنار روند و سپس بلافاصله حزب را به لجن بکشند تا توجهی برای وضع فعلی خود بیابند. اما درعین حال چنین موضعی بطور اثباتی اعلام یک هویت سیاسی جدید هم برای پرچمداران بود: کار متشکل و انقلابی را کنار گذاشته‌اند و از پیش اعلام کرده‌اند که

به هیچ قول و قرار جمعی برای پیشبرد امری پایبند نخواهند بود، آنها باین ترتیب به هر کس دیگری در خارج حزب اعلام کرده‌اند که هر نوع کار جمعی با آنان را بادیده شک

بنگردند، چرا که هر لحظه امکان دارد حرفهای نگفته با هر جمع مفروضی در آینده، به اشکال عجیب و غریبی در قالب بیانیهای مشابه "داخلی" و یا "مطبوعاتی"، از آستینشان درآید. اینها نشان دادند که استعداد دارند زبانی را برای بیان نظرات خود برگزینند که ویژه خود آنهاست و غیر از خودشان کسی نخواهد فهمید. بیان موضع چنان ویژگی خاص فردی بخود گرفته است که حتی توافق پرچمداران را برای یک کاری که از جمع یک‌نفره تجاوز کند، دشوار خواهد ساخت. زبان که وسیله ارتباط بین جمعی از انسانهاست، خاصیت خود را برای پرچمداران از دست داده است. و این به نوبه خود دایره تاثیرگذاری این دوستان را بر اطرافیان تنگ‌تر خواهد ساخت. هنوز میتوانند برای مدتی دیگر دل به شایعه‌پراکنی و ارسال اخبار بقایای استعفاها خوش کنند، میتوانند برای سکوت پیشین خود بخود مدال بدهند، فلسفهای برایش بتراشند و خود و اطرافیانشان را تسکین دهند. اما بعد از سپری شدن این دوره کوتاه خودشان میمانند با زبان ویژه‌شان و در فضائی از بی‌اعتمادی و شک. اینها طبقه کارگر را در هیچ کجای دنیا نشناختند، متوجه نشدند که کارگران و مردم له شده زیر فشار حکومت سرمایه، حتی صرفاً به برنامه و حرفها و ادعاهای مدعیان سیاسی اعتماد نمیکند، آنها به اراده و عزم انقلابی همان افراد و نیروها در جهت اثبات عملی بودن ایده‌ها و آرمانهای خود و نیز وارد شدن به عرصه نبرد طبقاتی نگاه میکنند. مردم به کسانی که بعد از این همه سال از تاریخ کمونیسم مارکس، هنوز بخود باور ندارند و بدتر از آن به نیرو و حزبی که پا به میدان مبارزه انقلابی گذاشته است، پشت میکنند، اعتماد نخواهند کرد. بگذارید ده بیست سال دیگر دنبال دلایل ابهام و گیج‌سری بیست سال فعالیت سیاسی گذشته خود باشند، بگذار به برگزیدن این کنج عزلت، هر اسم دل‌خوش‌کنکی بدهند، در دنیای واقعی اینها بعنوان کسانی که وادادند، و از عمل انقلابی طفره رفتند، ثبت میشوند. دیگر بنظر من محتوای واقعی پیام پرچمداران صفوف حزب را ترک کنید، چیزی جز این نیست. و دسته دوم باز از سر "صداقت" لازم ندیدند چیزی دراین مورد بگویند، چرا که نفس جایگاه دسته اول برایشان کنج‌کاو ایجاد نکرد.

گفتم دسته اول به زبان اشاره‌ای روی آوردند، این ممکن است برای برخی از دنباله‌روان سنگین باشد، و شاید هم به نظر اتهامی از سر تعصب حزبی تلقی شود. مگر میشود در فاصله‌ای کوتاه این چرخش بزرگ اتفاق افتد؟ گفته‌اند این "فالانزیسم" حزبی‌هاست و یا اتهام وارده از طرف یک "فرقه" است. من تقصیری ندارم، متون نوشته شده را بار دیگر بخوانید، این واقعیت را فریاد میزنند. انگار در یک حادثه عجیب و غیرمترقبه، کل ادبیات کمونیسم کارگری و تاریخ مکتوب کمونیسم بدون بجا گذاشتن هیچ اثری از خود، محو شدند، انگار برای اولین بار می‌شنویم که کسانی در این دنیا پیدا شده‌اند که از مکتب فکری و جنبش اجتماعی جدیدی بنام سوسیالیسم و جنبش کارگری سخن می‌گویند، به نظر میرسد تازه و گویا در خواب دیده‌اند که دیوار برلن دارد فرو میریزد. همه این خودفریبیها و این خود محوری‌بندی منظره‌اتفاق می‌افتد که دیگران به توهمات اینها بخود باور کنند، گویا قرار است تعدادی استعفا و کناره‌گیری از حزب کمونیست کارگری، مبنای گشودن فصل جدیدی در تاریخ باشد و بدین ترتیب میتواند مایه تالم خاطر در غریب شادی شکست کمونیسم کارگری باشد. اما طولی نخواهد کشید که این سرمستی از سرشان خواهد پرید، درست مانند هر انسانی که در تنگنای تردید و در مرز پوچیسم به اعتقادات قبلی خود پشت کرده است، با دیدن اولین نشانه‌های پیگیری کمونیست‌ها به پوچیسم خود نیز تردید خواهند کرد و سعی خواهند کرد بیان نامفهوم و زشت دوران روایاتی خود را دستکاری کنند، کاری که لیلا دانش در اعلامیه دومش یعنی "نامه سرگشاده" کرده است. اما تزلزل و ناپایداری از خصوصیات پوچیسم است، اگر دو نفر دیگر استعفا دهند، دوباره به نقطه اول برمیگردند.

امروز فعلا اینها از به رسمیت شناختن موضع عینی خود سرباز میزنند، بالاخره فرمان انحلال بزرگترین حزب کمونیستی تاریخ معاصر را جار زدن خود میتواند برای مدتی هویتی باشد، اما بعد از آن چه؟ وقتی مردم بالاخره دیدند که حزب کمونیست کارگری با روی خوش کسانی را که مشکل داشتند بدرقه کرد و بکار خود ادامه داد، از مستعفیون خواهند خواست که چیزی اثباتی بگویند.

حفظ تعادل روانی برای کسانی که از سر جبین سیاسی، در دوره‌ای کوتاه منبر رفتند، با دیدن اولین واقعیات تحولات سیاسی و نقش حزب کمونیست کارگری ایران، ساده نخواهد بود. دوران خاتمی بسرخواهد رفت، حزب کمونیست کارگری ایران در تحولات سیاسی نقش خواهد داشت و بعنوان تنها مدافع راستین منافع طبقه کارگر در صدر توجه قرار خواهد گرفت.

وقتی اولین موارد جنگ با حزب دمکرات روی داد، بودند کسانی که مانند لیلا دانش و مجید محمدی رویگردانی و گریز از این تقابل را لای حرافیها می‌پسچیدند، اینکه در کردستان که کارگر صنعتی وجود ندارد، اینکه ترکیب سازمانی کمونیست‌ها عددی از تعداد کارگر که سازمان را تسخیر کرده باشند نشان نمیدهد، اما وضعیت عینی مجال زیادی به آن نوع "مروچین"ی که در آن شرایط سراز آکادمیسم درآوردند، نداد، اسلحه خود را گذاشتند و رفتند، حزب دمکرات شکست سختی خورد و ما در چندین نبرد بزرگ مقرهای اصلی را تصرف کردیم. ما کمونیست‌ها با این حرکت خود کل جامعه کردستان را دستخوش تغییر کردیم، کارگر در مقابل بورژوازی کرد احساس عزت و احترام کرد و این طبقه سربلند و مغرور در اوج اختناق جمهوری اسلامی مراسم با شکوه اول‌مه‌ها را برگزار کرد. برگرداندن این فصل از تحول در کردستان برای بورژوازی کرد، ساده صورت نخواهد گرفت. آکادمیسن‌هایی که خود را مختار دیدند از یک جبر تاریخی طفره روند، حال و روز خوبی پیدا نکردند. کمونیسم دخالتگر و انقلابی نمیتواند در صحنه تحول سیاسی خنثی بماند. یا با مبارزه و فداکاری و جانفشانی بر حقانیت ایدآلهای کمونیستی پای میفشارد و یا با تقلیل کمونیسم به مکتبی برای بحث برای بحث، میدان مبارزه سیاسی را برای بورژوازی خالی میکند. ما اکنون در مرحله‌ای متفاوت با پدیده خاتمی و بحث دخالت کمونیسم در سرنوشت سیاسی جامعه ایران روبروئیم، درست در شرایطی که به ضرورت و آماده سازی ملزومات این رویارویی اجتماعی مشغول بودیم، عده‌ای که طبق ادعای کنونیشان قبلا اسلحه‌های خود را باز کرده و در گوشه‌های رها کرده بودند، از سر نصیحت ما برآمدند: نکنید! منتظر باشید! به شکست خود "اذعان" کنید تا طبقه

کارگر وارد صحنه شود!! کمونیسم چه ربطی به جامعه دارد؟ مردم عکس مصدق را بلند کرده‌اند چرا میخواهید برنامه یک دنیای بهتر و عکس خودتان را دست‌آنها بدهید! کسانی که در مقطع خود پای هیچ بحث تنویریک این حزب نبودند و حتی عضویتشان در حزب با اما و اگرها همراه بود، یکبار به عنوان پاسدار دفاع از کارگر و منافع طبقاتی و انتقال طبقاتی از در مخالفت با حزب برآمدند و از بیرون "اصول" و مانیفست "حزب کمونیست کارگری را ترک کنید" را ترویج کردند.

ظاهر قضیه و تا آنجا که به دلایل کناره‌گیری مستعفیون برمیگردد، این است که گویا اکثر آنها در جریان و متعاقب کنگره دوم حزب و پلنوم وسیع، ناگهان متوجه شدند که ای داد و بیداد حزب کمونیست کارگری یک رکن اساسی مارکسیسم یعنی اینکه قدرت را طبقه کارگر میگیرد و نه حزب، اینکه حزب علی‌القاعده‌می‌بایست به درون طبقه کارگر انتقال یابد، فراموش شد، بحث حزب و قدرت سیاسی "مکتوب" نشد، چون بزعم آنها، این ضعفهای حزب را برملا میکرد. اما این فقط ظاهر و جنبه معرکه‌گیری مساله است. خود مستعفیون و از جمله یکی از "بنیانگذاران" خوب میدانستند که بحث حزب و طبقه و قدرت سیاسی حزب و یا طبقه چه جایگاهی در مباحث پیشین داشتند، کسی از آنها تا کنگره دوم انتقادی از دولت در دوره‌های انقلابی و آناتومی لیبرالیسم چپ نداشت، در مقابل نقد سوسیالیستی تجربه شکست انقلاب اکتبر فقط تحسین کردند و بهبه گفتند، شاید هم در برابر ایرادات چپ حاشیه‌ای از موضع ما در قبال جنگ با حزب دمکرات احساسی از افتخار به آنها دست داده باشد. آنوقت‌ها چریک فدائی و راه کارگر به ما طعنه میزدند که چرا خود را نماینده منافع طبقه کارگر و حزب دمکرات را بورژوا مینامید؟ میگفتند جنگ "سازمانی" را بجای جنگ طبقاتی قلمداد نکنید. ما جوابشان را دادیم. به هیچیک از این تاریخ ما، البته تاکنون، دوستان مستعفی خرده نگرفته‌اند. بنابراین در این رابطه فعلا ابهامی ندارند و بحث تازگی ندارد. اینها خیلی ساده متوجه شدند در دوره‌ای دیگر از تحولات سیاسی جامعه ایران، امکان دخالتگری کمونیسم کارگری وجود دارد. و متوجه شدند که این بار و در این دوره "اهل" این کار و رویارویی با خطرات

احتمالی نیستند، فهمیدند که این یعنی اعلام آمادگی برای پذیرش مسئولیت اجتماعی، برای انقلابی عمل کردن و برای مایه گذاشتن در متشکل کردن مردم، برای حضور در صحنه نبردی که پیروزی در آن از پیش تضمین نیست. درست مانند نبردهای دیگری که کمونیسم در طول تاریخ در آن وارد شده بود. این را متوجه شدند که در چنین ظرفیتی نمیتوانند ظاهر شوند، در خود ندیدند که کل جامعه را فراخوانند که پشت سر آنها بسیج شوند، از تصور میلیونها انسان در بند جمهوری اسلامی روبروی خود، وحشت کردند و از پیش اعلام کردند که به آنها نمیشود متکی شد، از آن فراتر مدعی شدند که: "والله بالله خبری نیست!". این کنه و واقعیت مساله است. بقیه توجیه این ناتوانی و بی‌مایگی است. منتهی مستغفیبون از بهرسمیت شناختن مشکل خود ابا کردند، به بی‌ظرفیتی سیاسی خود فضیلت بخشیدند و از آن بدتر کسان دیگری را که زندگی سیاسی خود را جدی گرفتند، مورد اهانت قرار دادند، فراخوان به انحلال دادند و به تدریج به انبار موجود ادبیات بورژوازی علیه کمونیسم مراجعه کردند. بورژوازی بین‌المللی در ضدیت با کمونیسم، هیچگاه نتوانسته‌است باندازه کمونیستهای دیروزی که امروز از "درون" حکم به شکست و بی‌سرانجامی امر کمونیسم داده‌اند، موفق باشد. متاسفانه پرچمداران شعارهای: حزب کمونیست کارگری شکست خورد و صفوف حزب کمونیست ایران را ترک کنید، در این متن از جدال کمونیسم و بورژوازی قرار گرفتند.

برای کمونیسم، فرصتی پیش آمد تا بعد از شکست انقلاب اکتبر بار دیگر در صدر تحول یک جامعه قرار گیرد، ما به جایگاه تاریخی حرکت خود، بویژه با مباحث کنگره دوم حزب و پلنوم وسیع بعد از آن، کاملاً آگاه بودیم، دوست داشتیم تعداد هر چه بیشتری به این جبر تاریخی تن میدادند، اما مانند همه دوره‌های سختی که کمونیسم در آن قرار گرفت، تنها میشد به کسانی که داوطلبانه به میدان نبرد برسر باورهای کمونیستی پا میگذازند، متکی شد. در یک دوران سخت دیگری که در برابر کمونیستها قرار گرفت، عده‌ای تاب نیاوردند، سنگر را رها کردند، در مقابل سختیها بریدند.

قابل پیش بینی بود که فصل "اختیار" و

"تفسیر" را در مقابل جبر تاریخی و تغییر جهان قرار خواهند داد و مانند همه موارد دیگر در برابر کمونیسم و بلشویسم، رویگردانی خود از احساس مسئولیت در برابر سرنوشت کمونیسم را در قالب نصایح بظاهر تئوریک جار میزنند. آنها اختیار را برگزیدند که بروند مدتی نامعلوم بخود شک کنند، علیه ما شک و تردید راه اندازند و به هر تلاشی دست زند تا ما را هم شکست خورده و روحیه باخته معرفی کنند.

برای آنها تاریخ مقدری است که به آدمها تحمیل میشود، گریزی از آن نیست. از این رو دوره نامعلومی را برای تعیین هویت خود در نظر گرفتند، سعی کردند اوهام خود را بعنوان کشفیات جدیدی در مقابل مامم قرار دهند، و چیزهایی را که در این حزب یادگرفتند دستکاری و قلب کردند تا بعنوان کشفیات جدید به بازار مایوسین از کمونیسم عرضه کنند. آنها وقت فراوان دارند که بر سر کلمه‌های روزها و ساعتها بحث کنند، هیچ عجله‌ای در کارشان ندارند، چون تصمیم گرفته‌اند مفسر باقی بمانند، به نظرشان مصدق هنوز حرف بیشتری از آنها برای گفتن دارد، ممکن هم هست به هیچ نتیجه‌ای هم نرسند، و این مهم نیست چون تصمیم گرفته‌اند بحث را نامحدود مفتوح نگاهدارند. و باز این روال را ادامه میدهند، این بتدریج به روشی در تعیین هویتشان تبدیل شده‌است. حزبی که برنامه یک دنیای بهتر را ارائه داده است، متهم به بی‌سوادی شد، درست در لحظاتی از تاریخ که کمونیستها میبایست آماده میدان نبرد میشدند، به ما نصیحت کردند که بجای آن به کافه محل برویم و فعلاً گپ بزنیم، اصلاً برای آنان مهم نبود که با وجود یک حزب کمونیستی، میدان سیاست در ایران محل تاخت و تاز طبرزدی‌ها و جبهه‌میلی‌چی‌ها بشود، مانند هر دوره دیگری در تاریخ، لیبرالیسم در پوشش طبقه کارگر و کارگر پناهی به ما ندا داد، که قدرت سیاسی را به بورژوازی بسپارید، گفتند با اینهمه کوه اسناد مارکسیستی، با کتاب سرمایه مارکس و با برنامه کمونیستی، با اینهمه کمونیست شریف و انقلابی، ما کارهای نمیشویم، مصدق ی که چندین سال قبل قهرمان بورژوازی ملی و چپ ملی ایران شد، سالها بعد از اسطوره شدنش کماکان باید در هیبت ناجی مردم بماند. کمونیسم حرفی برای

گردآوردن کمونیستها ندارد، این پیام واقعی تلاش مستغفیبون است. گفتند بعد از این سال، هنوز نمیشود فهمید که کمونیستها چه هستند و چه میگویند، گفتند اول باید بخود شک کنید که آیا کمونیسم نزد مردم بیشتر خریدار دارد یا مصدق؟ سناریوی من درآوردی برای دست بردن کمونیسم به قدرت سیاسی طرح کردند که در تاریخ واقعی جنبش کمونیستی فاقد هر پیشینه‌ای است. به زعم اینها کمونیستها عموماً و بلشویکها خصوصاً نه با مساله دخالت نظامی روبرو بودند، نه با فلاکت و نه با مساله ملی و نه با کارشکنی لیبرالهای درون خود و نه با اسارها و منشویکها. درد مردم معمولی، مشکلات زندگی آنها، زبان آنها، ربطی به کمونیستها ندارد، فقط باید به کارگران، آنها کارگرانی که زبان ویژه خط ۵ چپ غیرکارگری بیست سا قبل ایران و عبارات قلمبه سلمبه‌ای را تکلم میکنند طرف بود. کارگرانی که در عالم واقعی، و در زندگی اجتماعی بعنوان جزئی از طبقه کارگر، وجود خارجی ندارند، کارگرانی که در موضع ملاتقطی دارند ارزیابی میکنند که چه کسانی سرخطاند و چه کسانی خارج از آن. این نه کارگری است و نه مارکسیستی، موضع دانش‌آموزی کسانی است که دوست دارند بازی با کلمات را بعنوان آکادمیسیم و زبان علمی و سیاسی بخورد دیگران بدهند. بنظر مستغفیبون حزبی کمونیستی و مارکسیستی است که در برابر مشکل واقعی و موجود در زندگی مردم شانه بالابیندازد، گویا مهم نیست که بعنوان مهمترین گرفتاری مردم در صف مقدم مبارزه با اسلام، و پرچمدار دفاع از حقوق کودک باشی، و همه این سلب مسئولیت از خود و رها کردن میلیونها انسان در میدان تبلیغات ملی و مذهبی و جامعه مدنی خاتمی‌چیها را با قیافه‌های ظاهراً فکور و چینه‌های مصنوعی درپیشانی، تحت نام جایگاه کارگر در حزب و قدرت سیاسی بخورد هرکسی که ابهامی و تردیدی در عملی بودن کمونیسم پیدا کرد، دادند. اینها تسلیم و دست بالابردن خود را در دوره‌ای که دخالت کمونیسم در سرنوشت سیاسی جامعه ایران موضوع روز شد، را در قالب دلسوزی برای طبقه کارگر و نگرانی از کارگری نشدن حزب علم کردند. اینها نشان دادند که طبقه کارگر و مکانیسمهای تاثیر گرایش کمونیستی در جنبش کارگری را

نمیشناسند، اما سعی کردند پوچیسیم و کنار نهادن خصلت انقلابی کمونیسم را بنام کارگر عرضه کنند و این یعنی عوامفریبی محض. ناچارم این قول از لنین را که در مورد پرچمداران مستعفیون نیز صدق میکند بازگو کنم:

من از تکرار اینکه عوامفریبان بدترین دشمنان طبقه کارگرد، هیچگاه خسته نخواهم شد.

مینا قوامی (میناپایدار) ۲ جون ۹۹
لطفا دست از سر ما بردارید!

از آنجایی که در خانواده ای سیاسی بزرگ شدم، مبارزه را از دوران نوجوانی شروع کردم. یکی از اعضای فعال فداییان در دانشگاه تبریز بودم. بعد از انشعاب در آن سازمان، اکثریتی شدم و بعد از آن مسئول جناح چپ این سازمان در تبریز بودم. بعد از نزدیکی فداییان به رژیم کثیف جمهوری اسلامی از این سازمان جدا شده وبا تعدادی از رفقای اتحاد مبارزان آشنا شدم.

برای ادامه مبارزه با درک آن زمان چاره ای ندیدم جز آنکه به کردستان بروم، و برای اینکار مجبور شدم فرزند چهارده ماهه ام را جا بگذارم.

در روند مبارزه طبقاتی فشارهای وحشتناکی به من وارد شده است، که اگر ذره ای اعتقاد به کمونیسم و رهایی بشریت سست بود به راحتی میبریدم. در دوران بسیار سختی که در کردستان گذراندم، یک چیز همواره مرا محکم نگاه داشت و آن اعتقاد به مبارزه و خط صحیح رهبری کمونیسم کارگری (ر. منصور حکمت) بود.

در طول زندگی مبارزاتی ام دو مقطع برایم بسیار دردناک بوده است، اولین بار وقتی که فرزندم را تنها گذاشتم و دومین بار وقتی که اعلامیه ر. مقدم را شنیدم که اعلام کرد، "حزب کمونیست کارگری ایران" شکست خورد. دوستان عزیزم؛ بلافاصله به خونریزی شدیدی دچار شدم و جرات نمیکردم که از کسی سوال کنم. من به رضا مقدم اعتقاد داشتم. تصور نمیکردم که ر. رضا با سواد و با تجربه است. راستی اگر او میخواست خبر مرگ فرزندم را به من بدهد به همین راحتی برایم مینوشت که پسر یا اینکه زمینه را برایم مساعد میکرد و بطریق انسانی و درست

موضوع را با من در میان میگذاشت. به راستی "جسارت" خاصی میخواهد که بدون زمینه قبلی و بدون توضیح، اعلام کرد که حزب شکست خورد. بعد از نامه "خداحافظ رفیق" ر. منصور و جوابهای قاطع و سیاسی رهبری، آرام آرام بعد از شوکی که به من وارد شده بود خودم را گرفتم، و توضیحات رفیق منصور برایم قانع کننده بود که اطلاعاتی ر. رضا مبنی بر شکست حزب کمونیست کارگری ایران شکست شخصی ر. رضاهاست نه شکست کارگران و زنان مبارز ایران. رضای عزیز من وشما سالها با حزب کمونیست ایران بودیم و با آن حزب اختلافات فراوانی هم داشتیم. به مدت ده سال ر.

حکمت نظراتش را در دهها جلد کتاب نوشت و اختلافاتش را اعلام کرد، نظراتش را در هوا قاپیدیم چون میدانستیم به کجا میرویم. ولی شما به طور ناگهانی شکست حزب را اعلام کردی بدون آنکه بگویی چرا؟ و عده ای با دلایل گوناگون به دنبالت آمدند. یکی عشق رهبری کورش کرده بود، دیگری خرده حساب شخصی با توانائی های رهبری و زبونیش در برابر رهبری و یکی به این دلیل که چرا فلان رفیق زن ما در دفتر سیاسی است و (باید از این دوستان پرسید دلیل سیاسیتان برای مخالفت با این چیست؟ از نظر شما آیا کارگران میتوانند رهبر زن هم داشته باشند. راستی چه شانس بزرگی که رهبری حزب به دست اینها نیفتاده است، وگرنه ما زنان هرگز جایی در رهبری به معنای واقعی نداشتیم.)

باید از رضا مقدم پرسید از چه زمانی و کی حزب شکست خورد، تو که رهبر بودی چرا حرف نزدی، تو که این قدرت را داشتی که شوک به ما وارد کنی، چگونه نتوانستی با ما بحث کنی؟ میدانم چرا، قول بهت میدهم که بحث جدی نداشتی و نداری، اما با "جسارت" خارق العاده ای شکست سیاسی خودت را شکست سیاسی حزب اعلام کردی.

ر. فرهاد چند شب قبل از استعفایش در رادیوی محلی گوتنبرگ مصاحبه ای در رابطه با جریانات اخیر در یوگسلاوی داشت و قرار بود سخنران اول ماه مه در استکهلم باشد ولی بعد از استعفای ر. رضا سراسیمه وارد میدان شد، فریاد زد حزب بحران دارد کارش تمام است، بیرون بریزید. اگر در آن لحظه میپرسیدید کجا برویم حتما فرهاد عزیز

میگفت خدا میداند. فرهاد جان شما از کی متوجه این بحران شدید؟ چرا تا بحال چیزی نگفتی؟ اگر برای سخنرانی اول ماه مه به استکهلم میرفتی، از حزب چه میگفتی؟ آیا میگفتی بحران دارد و یا میگفتی که به صفش ببینید؟ دوست ندارم این را به شما بگویم، ولی در عالم سیاست به حرکتی که کردی اپورتونیست میگویند. (امیدوارم که دلخور نشوید.)

فرهاد عزیز تو بعد از این همه سال مبارزه و کار تشکیلاتی این را نمیدانستی که بعنوان یک عضو کمیته ی مرکزی باید مسائلت را در کمیته ی مرکزی مطرح کنی. یا اینکه عشق رهبر شدن چنان کورت کرده بود که الفبای خودت را فراموش کردی. راستی تو که همیشه در سخنرانیهایت میگفتی که پوستم کلفت است، چطور شد که مظلومانه گفتی دیگر کاری ازت ساخته نیست؟

از این ها بگذریم، شماها از این حزب استعفا دادید با ادعای اینکه این حزب اجتماعی و کارگری نیست، خوب بروید توی اجتماع و حزب اجتماعی و کارگری تشکیل بدهید. دست از سر ما بردارید، فکر می کنید که ناجی هستید؟ و باید ما را نجات دهید؟ از طریق نت شب و نصف شب برایمان پیام میفرستید و در صحبتهای تلفنی ابهام پراکنی میکنید. مدعی میشوید که شما که بدون بحث و ناگهانی حزب را ترک کرده اید، عالم دهر هستید و ما که ماندیم و به مبارزه مان ادامه میدهیم، هیچ چیز نمیدانیم، فرض کنیم شما درست می گویند، بروید و ادعاهایتان را عملی کنید. میدانید که در اجتماع هیچ جایی ندارید. کسی حرف شکست خوردگان را قبول ندارد. این حزب تاریخ دارد، سنت دارد، هزاران انسان کمونیست با خود دارد. مردم این حزب را می شناسند، شعورمان را دست کم نگیرید.

دوستان، صمیمانه به شما قول میدهم که اگر شما حزبی درست کردید که سر سوزنی از حزب کمونیست کارگری ایران اجتماعی تر و کمونیستی تر باشد، بدون ذره ای تردید اولین کسی هستم که به صف شما خواهم پیوست. اما در این مدت شما را بهتر شناختم، تمام وعده هایتان هم جز دشمنی و لطمه زدن به این حزب چیز دیگری نیست. سالی که نکوست از بهارش پیداست!

نگاهی به «نگاه» و عدم آمادگی کارگران برای کسب قدرت سیاسی!

دوست دارم که نوشته ام را با این جمله مجید محمدی شروع کنم «میدانستم که وقتی شاخ و برگها فرو ریخت آدمهای جدی به اصل منظره نگاه خواهند کرد.»

بله رفیق عزیز وقتی شاخ و برگها فرو ریخت و من به اصل منظره نگاه کردم حتی نمی توانستم به چشمهایم باور کنم که شاهد چه منظره ای هستم.

قبل از هر چیز می خواهم بحثم را از تجربه شخصی خودم شروع کنم. راستش را بخواهید من در یک خانواده کارگری بزرگ شده و از کودکی مزه فقر مادی و مشکلات اقتصادی، و کوله باری از فشارهای روحی که ناشی از موقعیت اقتصادیمان می شد را با گوشت و پوست خود لمس کرده ام. و تعجب می کنم که گفته می شود دفاع از حقوق کودک امر ما کمونیستها و امر طبقه کارگر نیست چرا که بیشترین تحمیت و بی حقوقی به کودکان همین طبقه وارد می شود.

من به عنوان نوجوانی از طبقه کارگر که با دنیایی از آرزوها و آمالها به آینده می نگرد و بزودی قبل از شکفته شدن آرزوهایش واقعیتهای زندگی به او می گوید که باید آن آرزوها را پر پر کند، من بعنوان زنی که از کودکی کوله باری از ستم جنسی را از خانواده تا همسایه، از آشنا تا غریبه از کوچه تا محله از مدرسه تا کارخانه، از دست پاسدار و ژاندارم تا کمیته و سپاه و ... تا به امروز حمل می کند، تعجب می کنم که گفته می شود دفاع از حقوق زن و دفاع از مدرنیسم امر ما نیست ! ؟

من بعنوان زن کارگری که همیشه باید بخاطر جنسیتش دوبرابر کارگران مرد کار کرده و نیم برابر آنان دستمزد بگیرد، تعجب می کنم که گفته می شود دفاع از حقوق زن امر کمونیستها و طبقه کارگر نیست در حالیکه که بیشترین سوء استفاده از نیروی کار من بعنوان یک زن کارگر می شود در حالیکه از کمترین حقوق اقتصادی و اجتماعی برخوردار هستم و گفته می شود دفاع از حقوق زن امر ما کمونیستها و امر امروز طبقه کارگر

نیست؟

من بعنوان انسانی که از تمام زوایای این زندگی تحقیر آمیزی که به بشر تحمیل شده و به تنگ آمده از شما می پرسم آلترناتیو شما برای یک دنیای بهتر چیست ؟ اما از این مسئله که بگذریم نکته جالب توجه نظرات مبہوت کننده ای است که بتازگی مجید و رضا در نشریه نگاه داده اند. بهمین شفیق که انقلاب در ایران را توهمی صرف بیان کرد. رضا مقدم در نگاه شماره دو می گوید «نپرداختن حقوق کارگر توسط کارفرماها عملی غیر قانونی است.

اینها(منظور کارگران) که قبل از اعلام حمایت علنی خود از خاتمی، ابتدا از قانونی بودن این حمایت مطمئن شده اند، در مقابل این قانون شکنی هیچ اعتراضی نکرده اند و این ناشی از یک منفعت طبقاتی است.» و در جای دیگر با اشاره به اعتصاب کارگران کفش ملی می گوید «در دوره قبل، جمهوری اسلامی اعتصابات کارگری را تحمل نمی کرد و آن را به نحو خشنی سرکوب می ساخت» و لی اعتصاب ۵ هفته ای اخیر کارگران کفش ملی « اولین اعتصاب بزرگ کارگری بود که مطابق با فرهنگ و سنت مبارزه کارگری ایران سرکوب نشد». همانطور که می دانید اوضاع بهم آشفته ایران و آتش زیر خاکستر در جمهوری اسلامی باعث شد تا چه

جمهوری اسلامی و چه دول غربی برای جلوگیری از فشاری که از پائین و از جانب اقشار و طبقات محروم و عاصی جامعه می آمد را بهر شکلی که شده مهار کنند. یکی از این راهها، روی کار آمدن خاتمی و تلاش برای به استحاله در آوردن جمهوری اسلامی بود. خاتمی هم با جهت دادن اعتراضات مردم به کانال مبارزه قانونی و قانون گرایی تلاش می نماید تا از این طریق جلوی افسار گسیختگی اعتراضات را گرفته و در کانالی قانونی و کاملا کنترل شده بیاندازد.

این که کارگران و مردم آن کشور از بیشترین امکانات برای رسیدن به خواسته هایشان استفاده می کنند امری است مسلم. اما این که کارگران می توانند با استفاده از «آ» کانالهای قانونی از حق اعتصاب و تشکل بر خوردار شوند و از این طریق خواسته های صنفی خود را پیش ببرند و سطح زندگی شان را ارتقاء دهند به اعتقاد من توهمی بیش به مبارزه قانونی در چهار چوب جمهوری

اسلامی و به این که جمهوری اسلامی می تواند خواسته های صنفی کارگران پاسخ دهد نیست .

مجید در نگاه شماره دو می گوید الان باید رفت تشکلات مستقل کارگری ساخت، باید کارگران اول تشکلات سراسری و مستقلشان را بزنند و حرف از انقلاب و قدرت سیاسی برای کارگران زود است و آنان هنوز آمادگی این کار را ندارند و دست درازی به این میوه ممنوعه برای کارگران حرام است. او می گوید «حزبی که در بین کارگران نفوذ ندارد حزب کارگری نیست و جنبش کارگری که حزب ندارند یعنی عدم آمادگی برای کسب قدرت سیاسی است.» اما باید به رفیق بگویم که به اعتقاد من کارگران قرن بیستمی امروز بر فرض هم حتی اگر متشکل نباشد، حتی حزبشان را نداشته باشند، حتی اگر اسمی از مارکسیسم و تئوریهای مارکسیستی نشنیده باشند مطمئن باش که هیچ چیزی کمتر از کارگران کمون پاریس ندارند، هیچ چیزی کمتر از اقشار و طبقاتی که به اسم انقلاب سوار بر توده های مردم و طبقه کارگر می شوند ندارند و می توانند و باید مانند دیگر اقشار و طبقات دیگر برای گرفتن قدرت سیاسی خیز بردارند و با این توقع به خودشان نگاه کنند. اگر سناریو انقلاب ۵۷ را برای لحظه ای جلو چشم مجسم کنیم می بینیم که چگونه کارگران چه در دوران انقلاب چه بعد از آن داری چه قدرت عظیمی در جامعه شدند. آنان نه منتظر حزبی شدند و نه منتظر دولتی تا شوراها و تشکلات خود را بزنند و قوانینی مانند ۴۰ ساعت کار در هفته، تعطیلی پنجشنبه و جمعه، مهد کودک، ایجاد مسکن برای کارگران، و هزاران هزار حقوق دیگری که تا آخرین لحظه با چنگ و دندان از آن دفاع کردند. حال نمی خواهم وارد جزئیاتی شوم که چگونه بورژوازی با متوسل شدن به جنگ، با به گلوله و مسلسل بستن اعتصابات کارگری، با دستگیری و زندان و اعدام رهبران و نمایندگان کارگران و هزاران هزار جنایت دیگر قدرت کارگران را در هم شکست. اما در آن زمان اگر برای کارگران دست بردن به این میوه ممنوعه حرام نبود اگر این نظریه بود که کارگران هم می توانند و باید قدرت سیاسی را بگیرند مطمئن باشید امروز هم کارگران ایران و هم کل جامعه در موقعیت

بسیار بهتری بسر می برد .

اگر امروز کارگران نه حزبی داشته باشند و نه هیچ تشکلی که من این طور فکر نمی کنم (بنظر من کارگران کمونیست یکی از با ارزشترین سرمایه هایشان همین حزب است) ، و با باز شدن کوچکترین روزنه ای عین روز روشن است که به ایجاد تشکل خود، مستقل از دولت بورژوازی، خواهند پرداخت . حتی اگر این حزب را قبول ندارید به شما توصیه می کنم که باید در تبلیغات سیاسی تان دائما ممنوعه نبودن میوه قدرت سیاسی را برای کارگران گوشزد کنید . این وظیفه هر کمونیست و هر حزب و سازمانی و هر آدم رادیکالی است که به کارگران بگوید که کوچکترین تحولی اگر رخ داد خود را جزو نیروهایی حساب کنند که به سمت نه فقط «زدن تشکلات مستقل و سراسری» بلکه گرفتن قدرت سیاسی باشند.

اما مسئله غمگین کننده این است که شما کارگران و طبقه کارگر و کمونیستها را لایق در دست گیری قدرت سیاسی نمی دانید کارگران را حواله می دهید به ایجاد تشکلات مستقل و سراسری و می خواهید در آن فضا که کارگران فقر و فشار اقتصادی جانشان را به لب رسانده مشغول ایجاد تشکلات صنفی خود شده و مسئله سیاسی که همانا کل قدرت سیاسی دولت و دم و دستگاهش است را فعلا به کناری انداخته و تا آن موقع نه بفکر قدرت سیاسی باشند و نه بفکر حزب زدن. نمی دانم چقدر با ایران تماس دارید، حتما شنیده اید که می گویند کارگران و مردم زحمتکش و فقیر جامعه جانشان به لبشان رسیده و تنها و تنها این بخش از مردم که هیچ گونه نفعی از بودن جمهوری اسلامی ندارند از جمهوری اسلامی و خاتمی و تمام دم و دستگاهش متنفر هستند. اما تنها علت دوام این رژیم عدم وجود یک آلترناتیو در مقابل جمهوری اسلامی است که باعث دوام این رژیم شده است. اگر مردم در سال ۵۷ برای بدست آوردن رفاه بیشتر، زندگی بهتر، آزادی های بی حد و حصر شاه را سرنگون کردند و کارگران و توده های مردم و تمامی جریانات چپ با نگرشی ساده لوحانه که فعلا «شاه برود و حتی اگر خمینی هم بیاید حداقل از شاه بهتر است» اما امروز دیگر این چنین فکر نمی کنند . اما امروز کارگران و مردم زحمتکشی که همیشه در

همه انقلابات موتور محرکه انقلابات هستند به آلترناتیویی در همین شرایط دست پیدا کنند حتما در ایران انقلاب بخصوص از جانب این طبقه حتمی خواهد بود و این وظیفه من و شما و تمامی نیروهای رادیکال جامعه است که باید برای تثبیت قدرت طبقه کارگر و یک حزب انقلابی تلاش کنیم . گفتن این که کارگران اول باید منتظر بمانند به درجه ای از « سطح آگاهی و مجرب بودن رهبران و گردانندگان جنبش کارگری، توجه به قدرت سیاسی، سطح آگاهی طبقاتی برسند» اینها قول سر خرمن دادن است . این را مطمئن باشید کارگران و توده های مردم هر کشوری در هر خیزش و هر انقلابی به اندازه صدها سال رشد خواهند کرد و آنقدر ها هم نیاز نیست تا منتظر بمانند تا سطح آگاهی و مجرب بودن برسند، تا بعد دست به قدرت سیاسی ببرند. رهبران و پیشروان جنبش کارگری همین امروز در همان جامعه وجود دارند و دارند کارشان را می کنند. در مورد جنبش کارگری ایران مشخصا کارگران و توده های مردم تجربه انقلاب و شکست به آن عظیمی را پشت سر دارند که به همین سادگی این بار دم به تله نخواهند داد و بدنبال آلترناتیوهایی خواهند رفت که حرفهای اثباتی تری داشته باشد. تمکین کارگران به رشد «سطح آگاهی» بدون دیدن این که چگونه کارگران و مردم زحمتکش از دست این رژیم جانشان به لب رسیده و کمرنگ کردن مبارزه علیه کل رژیم سیاسی اجتماعی ایران برای من معنایی جزء تمکین به وضع موجود و مبارزه در همین چارچوب تعیین شده ایران نیست. در کنگره دوم حزب من با شما در مورد مشکلات و مسائلی که جنبش کارگری ایران با آن درگیر است و مشکلات و معضلاتی که با آن روبرو هستیم بطور خصوصی صحبت های زیادی کردم ، و اینکه باید کار آگاهانه کرد، و به رشد سیاسی آنان کمک کرد یکی از طرحها و موانع جنبش کارگری محسوب شد نه همه آن . برای من برای اینکه کارگر «به سطح آگاهی و مجرب بودن رهبران و گردانندگان جنبش» برسد طبق طرحی که شما در جلسه عمومی کنگره ارائه کردید در «آموزش کارگران و کار تئوریک با آنان»، خلاصه نمی شود و نمی دانستم « تشکلات مستقل سراسری» که امروز ارائه

می کنید آلترناتیو شما برای تشکیل یک حزب کارگری و انقلاب کارگری بود. اما امروز با نظراتی که تا همین سطح در نشریه نگاه، و نامه «به اعضا و کادرها» دیده ام برایم ناامید کننده است . امروز علل سکوت شما در اینمدت در حزب را بی ربط به نظراتتان نمی دانم. چرا که شما خوب می دانستید از این دست نظرات در این حزب نمی تواند هیچ جایی داشته باشد. امروز تقدس گرایی به کارگر خیلی مد شده باید بگویم که امروز من به هر کس که صحبت از کارگر و تقدس گرایی به کارگر بکنند به راحتی اعتماد نمیکنم. یک بار سال ۵۷ به دنبال خطی رفتم که با کارگر کارگر کردن توانست تعدادی از کارگران «کمونیست» را برای مدتی دور خودش جمع کند و با بحثهای فلسفی و تئوری سر کارشان بگذارد و از مبارزه عینی روزمره عملی و سیاسی و کمونیستی باز بدارد، اما تجربه به من آموخته که تنها سراغ جریاناتی بروم که با آلترناتیوهای واقعی و عملی و مباحث اثباتی جنبش کمونیستی را تقویت کرده و راه حل عینی و واقعی را جلو من کارگر و من کمونیست بگذارد، وگرنه در میان خود کارگران گرایشات بسیار متفاوتی وجود دارد که افقشان از فرمیسم و لیبرالیسم ، سندیکالیسم و غیره فراتر نمی رود . اما من به عکس شما به حزب و بخصوص به رفیق منصور حکمت تبریک می گویم که ممنوع نبودن قدرت سیاسی برای کمونیستها و کارگران را جلو روی جامعه گذاشته اند. من به آنان تبریک می گویم در حد توان خود به عنوان کمونیست ها و کارگرانی که حداقل حزبی را تشکیل داده اند و علاوه بر تبلیغ برای ایجاد مجامع عمومی و شورا های کارگری کارگران را در یک حزب رادیکال و کمونیستی متشکل می کنند و کارگر را حواله نمی دهند به تشکیل «تشکلات سراسری و کار تئوریک صرف» . من به آنان تبریک می گویم حداقل افق ها ، آلترناتیوها، نظرات و مباحث گرهی جامعه ایران، طبقه کارگر، و جنبش کمونیستی را جلو جامعه گذاشته اند. به شما هم توصیه می کنم بجای فراخوان به اعضا برای ترک حزب بروید حزبتان را بزنید و بحثتان را بکنید و به عقل و شعور من نوعی احترام بگذارید تا انتخام را خودم

بکنم نه شما.

اما یکی دیگر از موضوعات در این دنیای وارونه این است که بتازگی بعد از این موج استعفاها به پدیده عجیبی بر میخوریم آنهم وارونه کردن حقیقت در روز روشن است. جالب این جا است که بعضی از این مستعفیون بتازگی به این نظریه مشعشع رسیده اند که تمامی کسانی که مانده اند یعنی اعضاء و کادرها عده ای ساده لوح دنباله رو هستند و آنها که رفتند آدمهای سیاسی تیزی که حقیقت را توانسته اند قبل از وقوع اتفاق دریابند. گفته می شود هر کس که رفت و هر افتراء و تهمتی که زد مسیحانه وار باید نگاه کرد وسکوت کرد و اجازه داد تا هر اراجیفی که خواستند بارتان کنند تا آزادی بیان قدوسیتش را حفظ کند تا حقیقت برای زمان طولانی تری پشت ابر بماند.

من حرفم را با این حرف مجید پایان می دهم که آدمهای زیادی برای :
« دخیل بودن و تاثیر گذاری واقعی در جنبش ها و حرکات اعتراضی به این حزب پیوسته اند». بله شما درست فهمیدید آدمهای زیادی برای دخیل بودن و تاثیر گذاری واقعی در جنبشها و حرکات اعتراضی این تشخیص سیاسی را دادند و به این حزب پیوسته اند، به نظر آدمها احترام بگذارید.

پایان

فهیمة صادقی

چهارم جون ۱۹۹۹

سریازان بی مواجب کمپ ارتجاع

سعید کرامت

ششم ژوئن ۱۹۹۹

اطلاعیه تعدادی از مستعفیون حزب کمونیست کارگری در نشریه شهروند شماره ۴۱۱ مرا بر آن داشت تا توضیحات فشرده ای در باره عملکرد عده ای از مستعفیون بدهم. قبل از هر چیز این نکته را یاد آور شوم که اشخاص مستعفی از حزب یکدست نیستند. دلایل استعفا و برخورد بعد از استعفایشان متفاوت بوده است. (لذا هر جا در این نوشته به مستعفیون اشاره میکنم صرفا کسانی را مد نظر دارم که با اعلامیه و نوشته هایشان

سعی کرده اند که تصویر غیر واقعی ای از حزب بدهند).

تعدادی از مستعفیون در کانادا سعی بر آن داشته اند که استعفای خود را امری پسندیده جلوه دهند و خود را مدافع "آزادی" و "انقلاب اجتماعی طبقه کارگر" جلوه دهند. اما این تصویر به شدت غیر واقعی است. زنده است. موضع گیرهای این تعداد و دست پا زدن هایشان بعد از استعفا از حزب تصویر افرادی ضد تحزب، بی ثبات از لحاظ نظری و عقب افتاده از نظر سیاسی، از آنها به نمایش میگذارد.

این جمع با موضع گیرهای اخیر خود نشان داده اند که مخالف تحزب سیاسی هستند.

برای جریان ما کناره گیری از فعالیت سیاسی بعلت مشکلات فردی، خانوادگی و یا بی علاقه شدن به مسائل سیاسی و یا تشکیل یک تشکل دیگر امری قابل درک و مشروع بوده است. اما استعفاهای اخیر در کانادا از این سنخ نبوده است. اگر کسی هم بعلت رفتاری شخص اش کناره گیری کرده آن را اعلام ننموده است. علاوه بر این، این دوستان نه به جریان دیگری پیوسته اند و نه خود تشکلی را بوجود آورده اند. اما در عوض سایرین را هم دعوت میکنند که حزب را ترک تا در رکاب آنها در میسر های بی مقصد پرسه بزنند. اینها نه تنها قدمی برای بوجود آوردن ابزار کسب آزادی (تشکیلات) بر نداشته اند بلکه با

تبلیغاتشان در صدد انحلال آنچه که موجود است بر آمده اند. البته این پروژه ای است که جمهوری اسلامی با صرف هزینه ای فراوان از مدتها پیش آغاز کرده بود که اکنون برخی از مستعفیون در صدد تقویت آن بر آمده اند. علاوه بر ضدیتشان با حزیت، تا جایی که بحثی مطرح کرده اند، سردمداران مستعفیون از جریانات عقب افتاده موجود عقب افتادتر خود را نشان داده اند. نشستن پای صحبت کسی مثل سوازن روشن از نظر مستعفیون "فعال" عملی نا پسند است. خواندن نظرات مخالف سیاسی ای مثل داریوش همایون گناه کبیره است. هنگام "دفاع" از طبقه کارگر هم با پرچم "طبقه خرکدار" به "مصاف" حزب کمونیست کارگری می آیند. زشت نیست؟

مستعفیون بخصوص در کانادا از نظر پراتیکی هم از جبهه ارتجاع به حزب حمله میکنند. در دنیای امروز دوست و دشمن

میدانند که حزب کمونیست کارگری تنها جریانی است که پرچمدار مطالبات و مبارزات کارگری، دفاع از حقوق زنان و کودکان برداشته و در مقابل هر گونه ارتجاع قد علم کرده است. بنابر این، تا زمانی که یک جریان متشکل رادیکالتر در عرصه سیاسی موجود نیست هر گونه تلاش برای تضعیف حزب کمونیست کارگری بناگزییر عملی ارتجاعی و در خدمت تقویت کمپ ارتجاع خواهد بود. ممکن است برای بعضی ها این سؤال پیش آید که آیا این حکم به معنای "هرکس از ما نیست بر ماست"

نمیشود؟ نخیر، زیرا مستعفیون هیچ کاری به کار ارتجاع که دنیا را فراگرفته است ندارند.

چیزی راجع به جمهوری اسلامی، راجع به انقلاب، راجع به رفم، راجع به کارگر و یا در مورد مسئله زنان نگفته اند که کسی بر مبنی آن سیاستها و فعالیتشان در موردشان قضاوت کند. بر عکس، انرژیشان را برای تضعیف تنها جریانی که بر علیه نظم موجود مبارزه میکند، سرمایه گذاری کرده اند. اگر چهار مبارزه موثر و متشکل علیه جمهوری اسلامی سازمان میدادند، اگر نظرشان در مورد مسائل بالا اعلام کرده بودند آنگاه انسان میتوانست راجع به نحوه فعالیتشان قضاوت دیگری بکند. اما در حال حاضر از فرط بی خانمانی در صف سربازان بی مواجب لشکر ارتجاع رژه میروند.

بعنوان ختم کلام یکبار دیگر یاد آور میشوم چون عده مورد بحث اهمیتی به تحزب سیاسی نمی دهند و در صدد تضعیف تنها جریان کمونیستی هستند؛ چون نقطه عزیمت های انتقادیشان یک نقطه عزیمت ارتجاعی است، من این افراد را افرادی ضد حزیت، سردرگم، و هر نوع فعالیت تکنونیشان را بر علیه حزب را در خدمت تقویت ارتجاعی ترین جریانات دانسته و آن را تقبیح میکنم.

در حاشیه موضع انحلال طلبان پاسخی به هذیان کویی مجید محمدی و شرکا

عبدالله دارابی

هر انسان جدی و مبارز وقتی نوشته مجید محمدی را میخواند، مجددا بیاد باد میآورد

که فراز و نشیب و تند پیچ های دنیای سیاست را بایستی محکم تر از آنچه تاریخا اتفاق افتاده در نظر گرفت.

وقتی به نوشته نگاه می کنید انگار زیر فشار شکنجه جلادان سرمایه قرار گرفته و از فرط آزار و اذیت بی رحمانه آنان به حالت یغما و هذیان گویی افتاده و هر آنچه که خود نیز در حالت عادی بدان باور ندارد برای دشمن نقل می کند.

چنین مواردی در تاریخ سابقه داشته است از جمله : وقتی انحلال طلبان منشویک دوره ۱۹۱۲-۱۹۰۶ را به خاطر می آورید، متوجه خواهید شد که اکثر آنان در شرایط سخت آندوره، از فرط یاس و ناامیدی به کلیساها پناه برده و در آنجا از دیدگاه ایده آلیستی انجیل و تورات به دنیای مادی و واقعی کمونیستها حمله می کنند. اما بعضی از رفقای دیروزی ما چون مجید محمدی و لیلا دانش، نرفته به کلیسا، دارند بسیار بدتر و به شکلی کودکانه تاریخ منشویکها را تکرار کرده و به رخ ما کمونیستها می کشند.

هر چه نوشته را زیر می کنید هیچ روزنه امیدی در آن نمی یابید و چیزی جز یاس و ناامیدی و تعطیل کردن کار کمونیستی در آن احساس نمی کنید.

برای دور نگهداشتن فعالین کمونیست از حزبشان ظاهرا به تکرار و بکارگیری الفاظی چون "انتقال طبقاتی" و "کارگر سوسیالیست" نیز می پردازند.

این دوست عزیز! با توصل به هر واژه غیر سیاسی و غیر واقعی مملو از کذب محض خطاب به فعالین حزب رهنود دایمانه خود را میدهد که ما تاریخ و پراتیک حزب را به دست فراموشی بسپاریم و تراوشات ذهنی او را محک قرار دهیم . چرا؟ چون او مدعی است که حزب را بهتر از همه کس میشناسد و باید آنرا ترک کرد!! در ادامه این هذیان گویی اضافه می کند "اگر کسانی هستند با احساس مسئولیت بالایی فکر می کنند بهر حال این حزب از کارگران حمایت خواهد کرد، علیه مذهب ، برای حقوق کودک علیه تبعض جنسی و غیره مبارزه خواهد کرد، سخت در اشتباه اند و تصویر من با آنها متفاوت است . این حزب، به هیچ جنبش اجتماعی و

سیاسی ربط ندارد" . چنانچه پیشتر اشاره کردم، اگر شما به خاطر آزار و شکنجه دشمن، از سر ناچاری تن به دروغ می دادید فعالین

حزب کمونیست کارگری ایران بدون شک در درجه اول، شکنجه گران را محکوم میکردند. باز به کسانی که در اثر فشار بیرونی سرمایه و ارتجاع، خسته واز مبارزه دست کشیده ولی مثل انسانهای واقعی و شرافتمند به روابط پیرامونی خود برخورد نموده و به شیوه سیاسی نیز به گذشته و حال خود و دیگران می نگریستند، مثل طریقه اول بر خورد میشد. اما کسانی چون شما و لیلا دانش که به خاطر ته کشیدنتان از مبارزه کمونیستی، از هر حقانیتی آشکارا طفره رفته و حتی به دادن نمره صفر به فعالین حزب کمونیست کارگری ایران راضی نیستید، چه نظاری از فراخوان خود به آنها دارید؟!

هیچکدام از دو دسته فوق الذکر شامل حال شما نمیشود. فراخوان خود را با فراخوانهای تا کنونی کمپ ارتجاع مقایسه کنید و منصفانه آنرا از نظر بگذرانید بی شک و بدون هیچ اما و اگری برخلاف فعالین حزبی، شما خود نمره بیست خواهید گرفت و اگر هم قبول کنید به خاطر به راه انداختن کمپین ضد حزبیبت مدال افتخار خواهید گرفت. خیلی ها را دیده ایم که در زیر شکنجه، خلاف آنچه خود اندیشیده ، عمل کرده اند، اما شما شکنجه نشده دارید به این حزب کمونیستی سنگ پرتاب نموده ودر مقابل با آن عکس مصدق و ناسیونالیستها را برخ ما میکشید. بقول شما فعالینی که تا حال از کارگر

حمایت نکرده، علیه مذهب و تبعیض جنسی هم مبارزه نکرده و خواهان کسب حقوق کودک هم نبوده اند را، برای پیشبرد چه امری فرا میخوانید؟! "معبر کارگری" شما چه نیازی به انسانهای پاسیو و بی خاصیت دارد؟ چرا کارگر مردم انقلابی را دست کم می گیرید؟ به جای این اکاذیب حرف سیاسی خود را بزنید؟ نوشته های شما چیزی تازه و ناشناخته نیست، ادبیات چپ غیر کارگری ایران مملو از چنین واژه هایی است و اگر بر همین منوال کارتان را ادامه دهید، نیازی به هیچ نوآوری و خودفریبی ندارید، در سنت چپ حاشیه ای ایران از امثال شما کم نبوده اند. بی شک به لحاظ سیاسی هم عملا متحدین حرفهای امروزتان را در میان همان طیف خواهید یافت. من کسی را که سالها در یک حزب مشترک با هم مبارزه کرده و بر مبنای سیاستهای همین حزب در ابعاد مختلف نبرد با سرمایه دست و پنجه نرم کرده، در تمام

نشستهای تصمیم گیری به ر. منصور حکمت برای رهبری حزب رای موافق داده، بارها در سخنرانی و صحبتهای خود از ادبیات وی به نفع طبقه کارگر فاکت و نمونه آورده و تا هنگام خروج از حزب هم هیچ اختلاف برنامه ای، سیاسی، تاکتیکی و... با حزب را از خود بروز نداده، ولی نابهنگام و غیره مترقبه حزب را به شیوه ای غیر مسئولانه ترک نموده و از بیرون به اهانت علیه آن دهن گشوده و یک باره بدون هیچ تاملی به همه کردار و گفتار چندین ساله حزب پشت کرده و بدین ترتیب خود را و گذشته سیاسی اش را جدی نگرفته است، برای بیرون رفتنش از حزب هم هیچگونه نگرانی بخود راه نمی دهم.

دوست عزیز! بر خورده های هیستریک و مغرضانه شما و لیلا دانش، حکایت از یک چرخش به راست سیاسی دارد که مصلحت طلبی فردی و خرده حساب شخصی را به عنوان یکی از اهداف آن در خود نهفته دارد.

انگار شما بعد از ۷_۸ سال فعالیت، از خواب خرگوشی بیدار شده، بلادرنگ به خانه تکانی پرداخته، آنگاه شسته و رفته و منزه رخت بر بسته و از حزب بیرون رفته اید. جای سؤال اینجاست، شما کار بی حاصل ۷_۸ ساله فریب خوردگی خود را برای کارگر سوسیالیست و انقلابی و برای مردمی که ذهنیات شما را ندارند، چگونه توجیه می کنید؟! بر مبنای چه سیاستی این شکست بزرگ را به فعالین ماندگار در حزب

کمونیست کارگری نسبت داده و برای خود و لیلا دانش و رضا مقدم سر آغاز فصل نویی در فعالیت "کمونیستی" ارزیابی می کنید؟! مگر شیوه بر خورد شما با افرادی در حزب گذشته که خود نیز بدان معترض بوده و علیه آن نوشتید چه فرقی دارد؟ معلوم نیست مجید محمدی این سکوت و عقب گرد و چرخش به راست سریع را چگونه و بر مبنای چه دست آورده تری برای مردم وحتى تسکین خاطر خویش توجیه میکند؟

من مطمئن هستم اگر مجید محمدی بخواهد مضمون واقعی فراخوان خود را برای کسانی که شاهد زندگی سیاسی اش بوده اند توضیح دهد بی شک مورد اعتراض و عدم پذیرش قرار خواهد گرفت و این روایت پوچ و بی اساس را نخواهند پذیرفت. به والله و بالله که خود تاکید کرده اید، آنطوریکه شما حزب را می شناختید، متاسفانه حزب ترا آنطور کم بنیه و

بی مایه نمی شناخت.

ما سکوت و بی نقشی دو ساله شما در گرمای مباحثات چپ و راست در حزب قبلی را دیدیم و در ادامه آنهم چگونگی ملحق شدن به حزب کمونیست ایران، و عملکرد در آنرا هم شاهد بودیم. ما این حرکت اخیر شما و امثالهم را بنام خود شما ثبت خواهیم کرد، ضمن افشا کردنش آنرا چون تجربه ای تاریخی برای حال و آیندگان خواهیم نوشت و نشان خواهیم داد که شکست و سکوت سیاسی، بدون تلاش، هیچگاه به مدال افتخار و رزمندگی کسی بدل نخواهد شد.

"حزب شخصیت پرست"

شما به انسانهای اجتماعی و شناخته شده در میان کارگران و زحمتکشان که در حزب فعالیت دارند باور ندارید و از این واقعیت بشدت خشمگین و نگران هستید و آنرا به شخصیت پرستی در حزب نسبت می دهید. چنانچه خود می دانید، ساختار محکم حزب کمونیست کارگری را هیچ انسان جدی حتی در صف دشمن هم نمی تواند انکار کند، چون: دیدنی و قابل لمس است. از تاریخ و سوابق درخشان ۲۰ ساله کمونیستی بر خوردار است. کارکرد و اسناد و مدارک آن فراوان و در دسترس همگان است. پرچمدار کمونیسم کارگری را مردم در ایران و منطقه می شناسند. برعکس ادعای شما، این همه خصومت و دشمنی از هر طرف علیه ما، بخاطر زنده بودن و بالندگی حزب ماست. کادرهایی در این حزب اندک قبل از شناخت و آشنایی با کسانی مثل تو، دورانهای بسیار سخت و پر فراز و نشیبی را با موفقیت پشت سر گذاشته و در پیکار و نبرد مرگ و زندگی صدها بار علیه دو رژیم دیکتاتوری پهلوی و جمهوری اسلامی به مقابله پرداخته و سر فراز از این پیکارها بیرون آمده اند. این تیپ کادرها کم نیستند که در مسایل سیاسی و اجتماعی کارگران و توده های مردم دخالتگر بوده، در آگاهگری و سازماندهیشان، در چگونگی کسب قدرت و حاکمیتشان، در درد و رنج، غم و شادیشان سهیم بوده اند. به همین رو است که حزب برایشان عزیز است و در پیش برد سیاستهایش جدی و قاطعند. بخشی از این کادرها در اجتماعی کردن

کمونیسم در ایران و در کردستان سهم بسزایی ایفا نموده اند.

دوستان مستعفی! به این نکته توجه نماید و بر آن تعمق کنید که انتخاب حزب کمونیست کارگری ایران، برای کادرهایی که عمری در رهبری و هدایت مبارزات کارگری و توده ای در شرایط مختلف بسر برده و در شرایط سیاسی گوناگون هم نظراتی مشابه نظرات شما را به سرعت به پس رانده اند، انتخابی دقیق و عمیق است. من هیچ وقت برای یک لحظه نتوانستم چگونگی رسیدن به کسب قدرت سیاسی را از ذهن خود دور کنم، موجودیت این حزب و ذره ذره دستاوردهای آن برای من و هر کمونیستی گرانها است، این نقش خود و وظایف تاریخی خود را بسیار خوب شناخته ایم، اگر کمونیسم برای شما به جزئی از سرگرمیهای تعطیلات آخر هفته تبدیل شده است برای ما جزئی از زندگی واقعی مان است. طی چند ساله اخیر کادرهای جوان و پر توقعی به این حزب پیوسته اند که بسیار مدرن و خستگی نا پذیرند، در محیط کار و زیستشان فعالیتهای کمونیستی خود را به پیش می برند و از تجربه ای که این حزب پشت سر دارد استفاده میکنند و به چیزی کمتر از کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر و زحمتکش و رهایی از یوغ سرمایه راضی نیستند. واقعیت دیگر این حزب شناخته شدن منصور حکمت بعنوان رهبر کمونیستها در منطقه است. دوست و دشمن این را به هزار شیوه اعتراف کرده اند، در باره اش قلمفرسایی کرده اند، این حزب بنیه دار و مستحکم را نباید شوخی گرفت. واقعیات را نمی توان انکار کرد. چرا شما نگرانید اگر مردم شما را به عنوان رهبر کمونیست بشناسد؟ میدانم مشکلاتان چیست، شناخته شدن و علنی شدن، در جامعه توقع نسبت به شما بوجود می آورد و از شما مسئولیت میخواهد، از این هراس داشتید؟ هرکس و ناکسی مجاز است رهبر و شخصیت داشته باشد و کمونیستها نه؟ مگر کارگرو زحمتکش بدون رهبران و چهره های شناخته شده می توانند برای جامعه ملموس باشند؟ مگر برای کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر به حزب و رهبران سیاسی بی نیاز است؟ پاسخ این سئوالات روشن است، نکته غایب آن فقط ترس و وحشت شما از کار معینی است که بار مسئولیتش سنگین است.

آنها تا پلنومی که کادرها در آن شرکت کردند و مباحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه را جدی نگرفته، و به مثابه یک کادر و یک چهره علنی برای پیش برد فعالیت خود را آماده نکرده بودند. اگر مدتی مسائل امنیتی را علم می کردند، با رفتن ر. منصور در مقابل دوربین و علنی شدنش، راه گریزی برایشان باقی نماند، به این نتیجه رسیدند که چهره و آدم این کارهای پر مسئولیت نیستند.

حزب و قدرت سیاسی

همه کس در زندگی خود کما بیش از دیر باز با کلمه قدرت سیاسی آشنا بوده و بر سر چگونگی دست یابی به آن، طبقات ستمکش فکر کرده و مبارزه کرده اند. انسان امروز هم که به حکم مرحله معینی از رشد تاریخ تولید به طبقات دارو ندار (کارگرو سرمایه) تقسیم شده اند و از بدو پیدایش این طبقه تا حال، بخاطر کسب قدرت سیاسی به عناوین مختلف با هم در جنگ و ستیزند. باتوجه به آن بحث حزب و قدرت سیاسی و حزب جامعه برای اولین با توسط منصور حکمت نوشته نشد. خیلی ها منجمله، مارکس، انگلس، و لنین در آثار خود بارها روی این موضوع و اهمیت حیاتی آن برای طبقه کارگر و کل بشریت تاکید نموده اند. کار منصور حکمت تاکید مجدد آن و پیگیری عملی این امر حیاتی بوده است و بس! شما برای رویگردانی از این وظیفه مهم هر حزب جدی سیاسی کمونیستی، خواستید چهره پرفسورهای که خیلی به ادبیات مارکسیستی مسلط است بخود بگیرید، من فقط به چند مورد از تاکید مارکس و انگلی و لنین شما را مراجعه میدهم تا متوجه باشید آنچه که شما بعنوان مارکسیسم از آن نام میبرید، بیشتر در جزوات دستنویس دانش آموزان هوادار سازمانهای چپ حاشیهای یاد گرفته اید. به نوشته مارکس تحت عنوان گزارش مربوط به فعالیت چهار ساله شورای کل جمعیت بین المللی کارگران از مجموعه آثار جلد ۱۷ ترجمه از متن آلمانی صفحه ۴۲۲ و مقاله انگلس بمناسبت در گذشت کارل مارکس در مجموعه آثار جلد ۱۹ ترجمه از متن آلمانی صفحه ۳۴۴ و لنین از تزهایی در باره کنگره دوم انتر ناسیونال کمونیستی مجموعه آثار

متن روسی جلد ۴۱ رجوع کنید، تا در یابید که چه تفاوتی بین کمونیسم اجتماعی مارکس و ذهنیات کسانی که مارکسیسم را تا حد آیه‌های ویژه سکت‌های منزوی تنزل دادند، ببینید.

آیا هیچگاه به آن فکر کرده اید اگر کارگر و انسانهای تحت ستم در گوشه ای از این دنیای وارونه به قدرت و حاکمیت برسند یا حتی بقدرت سیاسی نزدیک شوند و در جامعه قابل مشاهده باشد چه تغییر و اتفاقی در جهان رخ خواهد داد؟! بدون شک و تردیدی میلیون‌ها کارگر و زحمتکش و انسانهای توسری خورده در اقصا نقاط جهان مانند دورانی که بلشویکها قدرت را گرفتند، احساس غرور خواهند کرد و اعتمادشان به خود برای پیروزی بالا خواهد رفت. اما درک درست و به موقع و مهمتر از آن آماده شدن برای عمل متهورانه و انقلابی در قبال این امر خطیر، نیازمند انسانهای جدی‌است، کمونیستهای اجتماعی و سیاسی و رهبران کارگری فعال و دخیل است. گرایشات مختلف در مراحل مختلف و بویژه در دورانهایی که از پیش نمیتوان سند پیروزی را دست کسی داد، عکس العمل‌های متفاوت از خودپروزی می دهند. در طول تاریخ و نیز در دوران بیست ساله مبارزات خود دیده‌ایم که چگونه کسانی در نقطه‌عطفهای مهم و پیچیده به مکان اجتماعی دیگری پرتاب شدند. جنگ دوم جهانی و موضع رهبران انترناسیونال دوم، انقلاب اکتبر و عاقبت اس ارها، جنگ خلیج و ناسیونالیسم کرد مواردی ازینها هستند. شما را بحث قدرت سیاسی و پدیده خاتمی زمین زد. به این سقوط خود افتخار نکنید.

بر این اساس بود که طرح این موضوع و پیگیری آن توسط حزب، به مخالفت خوانی های هیستریک توسط عده‌ای بدل شدو کار به جایی رسید که حال و گذشته خود و حزب را زیر سؤال بردند، سر انجام از آن خارج شدند و به صدور احکام پرداختند. اعلام نمودند چیزی جز غم و اندوه برای برای بازماندگان این حزب باقی نمانده و اگر سریع نه جنبید و به قافله رفتگان نه پیوندید، بهشت بی دردسر عایدتان نخواهد شد. این بهشت به یمن خاتمی در شرف تکوین است. مردم به میدان آمده را فراخوان می دهند به خانه هایشان باز گردند. گفتند از کارگو کمونیست که

فعلا کاری ساخته نیست، بهتر است دست به عصا و کلاه خود گیریم و حزب جارو جنجال را رها کنیم و خود را به چیز دیگر که هارت و هورت ندارد مشغول سازیم. یافتن خلوت بی‌دردسر و پشت پا زدن به تعهداتی که اعلام کرده بودند، لازمه‌اش دادن تصویری وارونه و ساختگی از حزبی بود که خود از آن رفته و شکستاش را جار زده بودند. حزب با رفتن متزلزلین، در عین حال خود را نیز پالایش کرد.

یک نکته که برای من زیاد هم تعجب آور نبود اما در عین حال نمونه جالبی از سرانجام یک انسان رویگردان از عقاید پیشین‌اش را بدست داد، موضع و حرکت ایرج آذرین در ماجرای این استعفاها بود. ازایشان مدت ۵ سال هیچ خبری نبود، فعالیت سیاسی را طی این مدت کنار گذاشته بود، اما شنیده شد که در ماجرای این استعفاها جان گرفت، در پز ریش سفید و شیخ آنها ظاهر شد، و گفت که سکوتش طی ۵ سال "بخاطر مصلحتهای بزرگتر" بوده است!! اکنون که سکوتش را میشکنند ورود مجدد خود را به کار سیاسی با پذیرش مسئولیت روتوش مواضع خام سردمداران انحلال طلبان اعلام میکند. و نکته جالبتر این است که تاکنون حتی در همان سطح محدود حاضر نشده است اسم خود را پای بیانیه و یا اطلاعیه‌ای به نام خود بنویسد. این را میگویند شهامت سیاسی و "دروه نوین" فعالیت کسی که رسالت خود را کمک به انحلال طلبان تعیین کرده است. به هرحال این جماعت نمیتوانند جز خود و محفل خود را آنهم برای مدتی کوتاه فریب دهند. آینده معلوم خواهد ساخت که از نظر عینی در کنار کدام طبقه ایستاده‌اند. ظاهرا اینها هزیمت و انحلال طلبی خود را عشق مفرط به کارگر، نام گذاشته‌اند. ما ازین تیپ روشنفکران بریده و درعین حال مدعی و حق به جانب کم ندیده‌ایم. قبل از جدائی از حزب کمونیست ایران، بودند کسانی در کومه‌له که میگفتند کومه‌له ربطی به کارگر ندارد، تشویق میکردند که چرا به میان کارگران اصفهان و تهران نیرویید، چرا کار و تشکیلات فعلی را رها نمیکنید، و به ما میگفتند در غیاب کارگر صنعتی شهرهای بزرگ ایران فقط ناسیونالیست تر میشویم. اکنون جایگاه آن انحلال طلبان را میبینیم، خود از طرفداران

پرو پاقرص ناسیونالیسم کرد و از متنفزین کمونیسم و همان کارگران اصفهان و تهران‌اند چون کرد نیستند!! من آینده بهتری را برای سردمداران انحلال طلبان فعلی پیشبینی نمیکنم. کسانی که کمر بسته‌اند یکی از بزرگترین حزب کمونیستی و شاید تنها حزب کمونیست کارگری در جهان را به هر نحوی منحل کنند، آدمها را از آن دلسرد کنند، تخم یاس و بدبینی و شک بپراکنند، منافع طبقه کارگر نمیتواند انگیزه چنین حرکت ضد کارگری باشد. اینها دیر یا زود در مکان واقعی‌ای که به آن تعلق دارند و در دنیای فعلی موجود است، قرار خواهند گرفت. پیش بینی آینده مجید محمدی و شرکا ساده نیست، اما به هر حال کسانی که از سرخود بزرگبینی، حکمی را صادر کردند که در دنیای عینی هیچ مصداقی نیابد، مشکل است بتوانند قدمی مثبت در جهت آینده سیاسی خود حتی در مقیاس فردی بردارند.

چه گفتند و کجا ایستادند؟ (باز هم در باره مستعفیون)

مجید حسینی

با وجود اینکه مدتی از کناره گیری آن تعداد از حزب گذشته، رفقا از زوایای مختلفی مضمون سیاسی این مسئله را مورد بحث قرار داده‌اند، منم نوشتن نکاتی در همین رابطه را ضروری میدانم. اگر به مجموعه استعفانامه‌ها، نوشته‌های مستعفیون دقت کرده باشید متوجه خواهید شد که تقریبا به تعداد استعفانامه هایشان ادعای گوناگون کرده‌اند و خطوط سیاسی مختلفی در میانشان هست. شخص منصفی، آدم محققى که مایل باشد بداند اینها چه میگویند از نظرات سیاسی واحد این عده (و نه مخالفت با حزب کمونیست کارگری ایران) سر در بیاورد، تشخیص آن بر مبنای استعفانامه و نوشته های تا کنونیشان مشکل است، چرا که با رقم بالایی از مسائل سیاسی گوناگون و متناقض، تشکیلاتی، شخصی، و غیره‌ای روبرو است که نمی شود صرفا از روی آنها تشخیص داد گفته مشترکشان چیست. اگر چه از نظر من خطوط سیاسی آینده آنها و مضمون وحدت امروزشان کاملا روشن است. ولی این سؤال موجهی

برای هر انسان نا آشنا به این تعداد است که بالاخره دیدگاه و افقشان در این هارت و پورتنی که به راه انداختند کدام است؟ اگر نداشتن خط سیاسی و افق معین برای هر گروه و جمع جدی و انقلابی، ضبط و ربط داری نقص اساسی است، باعث تشتت و پراکندگی است، عکس این، برای این تعداد فعلا باعث وحدت و انسجام است. تا دلت بخواهد در بین اینها خطوط رنگارنگ و ابهام سیاسی هست ولی خصلت ضد حزبی، نقطه اشتراک همه است. مثل جمع واحدی تماشایشان کنید تعدادی سیاسیون بی هویتی به نظر می آیند که هر کسی برای خود ادعایی سر داده و سازی را میزند. بهمین شفیق تئوری شکست رضا مقدم را مانیفست خود کرد، جعفر رسا نظریه طبقه متوسط بهمین را، مجید محمدی قدمی به پیش گذاشت زیر حرف همه را زد و گفت این حرفها بی مورد است و حزب به هیچ جنبشی مربوط نیست و خود را از قید همه چیز خلاص نمود. در جمع شان همه نوع جنسی را میشود پیدا کرد، نظر خط پنجمی، در آغوش گرفتن طبقه متوسط دست رد به سینه طبقه کارگر نهادن، انحلال طلبی، مقهور مصدقیهاشدن، یاس و بی مایگی چپ سنتی و هر کسی که خرده حساب شخصی با دیگری داشته، ماتریال به وفور موجود است. وقتی ما این افتضاح سیاسی را آشکار و یادآوری میکنیم مستعفیون به جای دفاع از این نظراتشان و یا اعتراف بدان و رد آنها به ما می پزند. تقصیری از ما نیست خطای خودتان را به عهده بگیرید، ما موظفیم هر زمانی که لازم شد بیشتر از این واقعیتها را به مردم نشان دهیم. در هر حال کنار آمدن با هر نظری و لو متضاد هم در صف مستعفیون، شک کردن به خود و به هر سیاسی، شک کردن به هر کار جمعی، و هر چند وقتی خود را از نو تعریف کردن و انحلال طلبی از خصوصیات اصلی آنها است. در میان اینها فعلا برجسته کردن خطوط فکریشان به نفعشان نیست و لذا پرچمداران هر دیدگاهی از آن پرهیز میکنند، چون تشتت موجود در میانشان را دامن میزنند ممکن هست به عملی متعهدشان کند. مصلحت عموم در این است که با هر نوع نظر و با همه کس کنار آیند، مشروط به اینکه علیه حزب کمونیست کارگری باشد. بدین معنا ناروشتی سیاسی فعلی، نقطه قدرت آنها

است. حساب سود و زیان خود را کردهاند، بالاخره این هم "پرنسیپی" است، این هم روشی است در کار سیاسی برای این تعداد که بر روی حساب گری و خصوصیت ضد حزبی مشترکشان بنا شده است. همین نکته مشترک، همین "پرنسیب" بود که در این دوره مجید محمدی و لیلا دانش را به راس این عده پرتاب کرد. از رضا مقدم تا مجید محمدی و لیلادانش اجزاهای مکمل کننده، "تئوریک"، "کارگری"، "تشکیلاتی" این جریانند. در این بازار برای همه کس و همه تیپ جنس هست. اگر کسی مشککش را سیاسی و تئوریک میداند میتواند در محضر اینها با شنیدن کلمه "انتقال نیافت" و "حزب کارگری نشد" از خواب بیدار شود و یک روزه از این طرف به آن طرف بیفتند. اگر کسی مشککش کارگری است با زنده کردن احساسات صنفی کارگری و کارگرپناهی از نوع خط پنجمی خیالش آسوده شود که راهش را یافته گریبان خود را از کار کمونیستی و متعهدانه رها کرده است. اگر کسی مایوس است با گفتن اینکه این حزب به هیچ جنبشی مربوط نیست خودش از زیر بار هر مسئولیت اجتماعی و انقلابی خلاص کرده است. اگر کسی مسئله شخصی و یا تشکیلاتی دارد میتواند در این باره به انبار غنی گلابیو عقدههای سرباز نکرده این "رهبران" مراجعه کند. این پرده اول نمایش به حاشیه رفتن آنهاست که نتوانستند با پیشروهای حزب همگام شوند. وجود حزب کمونیست کارگری و نقش آن در جدال اجتماعی و صف آرایی موجود در جامعه ایران و منطقه بیش از هر نقد و مباحثی محتوای سیاسی این کناره گیریها و جایگاه آنها را در صف بندی درون جامعه بیشتر روشن خواهد کرد. دشمنی آنها با حزب بی خود نیست. بی جهت نیست که اوج فعالیت و هیجانشان به تشویق اعضا به خروج از حزب محدود شده بود. هنوز موزیانه دنبال آنها میگردند که حدس می زنند جنسی در این بازارشان برایش یافت می شود.

در کل این برای آنهاست متاسفم که زندگی سیاسی خود را خلاف آنچه تا کنون اندیشیده و عمل کرده اند تغییر جهت دادند، شور و امید کمونیستی‌شان در این ماجرای حقیر به یاس بدل شد و رفتند بدون اینکه بدانند به

کدام خط پیوسته و آینده سیاسی‌شان به کجا منتهی میشود.

ادعا و واقعیت

آنهايي که رفتند علاقه زیادی به توضیح چگونگی کناره گیری‌شان و سابقه آن و توصیف وضع حالشان ندارند، چون در پس ادعاها و دلایلی که در توجیه این حرکتشان آورده اند، واقعیت سیاسی ماجرا آشکار می شود.

در میان تعدادی که کنار کشیدند "بنیانگذار" و عضو کمیته مرکزی حزب وجود داشت که در صورت اعتماد به خود و نظرشان امکان دخالت و تاثیرگذاری را بر حزب و سیاستهایش در بالاترین ارگانها و تمام سطوح حزب را دارا بودند. آشکار است که اینها فراکسیون، گروه، یا واحدی در حزب نبودند. هیچ وقت طرح و نظری را سیاسی، تشکیلاتی ارائه نکردند که با آن تداعی شوند. بصورت تکی و فردی از حزب رفتند، ادعا و استعفايشان همزمان بوده است. انشعابیونی نبودند که تشکل و سازمانی را برای ادامه فعالیت خود در فردای خروج از حزب در نظر گرفته باشند، فاقد سابقه تلاش نظری، تشکیلاتی در حزب بودند که بشود با مرجعه بدان عمل امروزشان را توضیح داد و به قضاوت گذاشت. اینها ایراداتی اساسی و واقعی به آن کسانی است که کادر بودن، موقعیت تشکیلاتی، "بنیانگذاری" خود را به رخ ما می کشیدند. اینها هر چه بیشتر مدالها را نمایش دهند، سنگینی این ایرادات بر شانه شان بیشتر خواهد شد. ادعای کارپرست بودن کادرهای حزب را، خودشان را به هوا فوت کرده‌اند.

ولی مسئله اینجا است که انتظار بلند کردن افق معینی از طرف اینها در این دوره با واقعیت وجودی امروز این جمع و سابقه سکوتشان در حزب سازگار نیست. آیا اینها در آینده کاری خواهند کرد یا نه برای ما مهم نیست. اما از هم اکنون یک نکته برای ما روشن است و آن اینکه این جمع با آن زمینه و سابقه، بعد از ته کشیدن دوره هستریک ضد حزیشان به احتمال بسیار زیاد به اجزا مختلفی، بدون بحث و جدل جدی تقسیم خواهند شد. امکان اینکه همه آنها در سازمان و یا جمع واحدی گرد آیند ضعیف است. اینکه چه کسانی به کدام خط، به کدام

روزنامه، کاری و یا اساسا کناره گیری از فعالیت سیاسی روی خواهند آورد اینجا مورد بحث ما نیست.

اینها حمله به حزب را مقدم تر، بر نظر سیاسی‌شان دانستند، فراتر از آنچه را از دیگران شنیده بودیم به حزب نسبت دادند.

اطلاعیه مطبوعاتی ترک صفوف حزب دادند، در آن شکست حزب را اعلام کردند تا شکست و رجعت مجدد خود به دوران قبل از فعالیت حزبی و کمونیستی را معقول جلوه دهند، از بحران در حزب گفتند تا بحران خود را سر پوش گذارند، به کمونیسم کارگری سوگند خوردند و خود را متعهدتر از رهبر آن جار زدند تا پشت کردن خود را به کمونیسم کارگری توجیه نمایند، به حزب و رهبری آن اتهام زدند، خود را فرشته و مظلوم خواندند، فضا سازی کردند بهر نکته ای که بشود دل کسی را به جا آورد مایه گذاشتند، اعضای حزب را تحقیر کردند، در عین حال از در تملق درآمدند تا بشود از حزب جدایشان کنند، به پلنومها و کنگره‌هایش تاختند، بهر چه جلو دستشان بود و به فکرشان رسید ریشخند زدند تا تصویر زشت قابل عرضه به بازار ضد کمونیستی این دوره از حزب بدست دهند. این روش انسان کمونیست و رزمنده نیست، روش کسانی نیست که در تقابل واقعی بین کارگر و مردم آزاده باپورژوازی در فضای سیاسی کنونی ایران و در هر شرایط دیگری بطور جدی دخیل است. اینها به گفته کسانی نمی‌ماند که در کشورهای اروپایی بدون هیچ اجباری به این حزب پیوسته و از آن خارج شده‌اند.

لازم است توجه کرد که اینها راه دور زدن جدل نظری را انتخاب کردند چون میدانستند تحریف سیاسی این حزب نخواهد شد. انتخاب این روش گوشه دیگری از واقعیت فلسفه وجودی این جماعت است.

تکفیر گذشته

من از نزدیک تقریبا با اکثریت رفقای سابق که رفتند آشنا بودم و قتیکه استعفا نامه و نوشته آنها را میخواندم، دلم گرفته شد، متاثر شدم، نه فقط برای رفتنشان از این حزب و اهانت و بد گویی هایشان، و نه حتی بخاطر چرخش سیاسی‌شان. متاسف شدم برای سرنوشت و برای بلایی که بدان گرفتار آمدند.

انگار دنیا به رویشان تاریک شد، آینده سیاسی خود را در به لجن کشیدن سابقه خود و مبارزاتشان و دیگر رفقای سابق حزیشان جستجو می‌کنند.

در بین اینها کسان زیادی بودند که تا دیروز بسیار روشن در جمعهای مختلف از سیاستهای حزب، اصول و پرنسیپهای آن، از رهبری حزب و مصوبات آن دفاع میکردند. کسانی هستند که خود در زندگی شخصی و اجتماعی و برخورد به پیرامون خود، آدمهای مدرنی هستند، آدمهای خوش قلب و انسان دوستی‌اند اما وقتی که اعلام استعفا کردند و برای یک بار در زندگیشان دست به قلم بردند تا در چند خط حرف سیاسی‌شان را بنویسند به عقب مانده ترین واژه و کلمات اخلاقی و زشتترین اتهام و تحریف علیه حزب و ما رفقای دیروزیشان نیاز پیدا کردند. چرا این دوستان با تحقیر گذشته خود، دست آوردها و افتخاراتشان در ملا عام خود را به ریشخند میگیرند؟ چرا به حزب کمونیست کارگری ایران، حزبی که محصول بیشتر از دو دهه تلاش تنوریک، نظری و پراتیک نسل کاملی از کمونیستهاست حمله می‌برند و دشمن کارگر و کمونیسم را خوشنود میسازند؟ آیا دفاع دیروز اینها از تمام وجوه حزب واقعی بود یا بدو بیراه امروزشان؟ آیا آن همه صحبت از کمونیسم، دفاع از پرنسیپهای حزبی، درک اهمیت حزب، رهبری آن، و آن همه بحث انسان دوستی و.... جماعت مستعفیون در حزب دروغ بودند؟ ریا کاری بودند؟ یا تظاهر کردند؟ به نظرم هیچکدام از اینها نیست.

علت تناقض امروز اینها با دیروزشان در این نیست که امروز فهمیده‌اند حزب ابزار مبارزه کمونیستی نیست و تا دیروز فریب خورده بودند. نفی گذشته خود و این داد و فریادها، نمیتواند گفته‌های فکر شده اکثریت آنها باشد، اینها شبیه اعتراف است و برای ما حزبی‌ها قابل درک‌اند. اینها اعترافات هزیمت‌کنندگانی است که به تئوری شکست و حزب بی حزب، به بحران، به اهمیت طبقه متوسط، به اهمیت مصدق و بی ربط بودن بلشویسم و کارحزبی باور کردند. اینها سرود شکست خوردگانی است که زیربیرق این پرچمها گرد آمده‌اند و آرمان و شعارشان را از آنها استخراج می‌کنند. محصول بهتری از این تئوری‌ها در نخواهد آمد. مصیبت بزرگ

و دوران سیاهی در زندگی سیاسی اینها روی داده است، هر چه از فضا سازی روزهای اول دور شوند، بیشتر متوجه خواهند شد که چقدر ساده برزندگی سیاسی و کمونیستی خود خط بطلان کشیدند.

واقعا هزیمت بدون مقاومت و تلاش بلای بدی است. کسی که بدان دچار می‌شود دوست دارد همه مثل او فکر کنند و قضاوت نماید، مثل او ببیند و دنبالش بدود. از نیروی دشمن و سازو برگش هیولا میسازد و از جبهه خودی ویرانه‌ای تا کار خود را موجه جلوه دهد. ما اعضای حزب کمونیست کارگری ایران همراه با کسانی که این ماجرا را تعقیب کردند نظاره گر عقب گرد این دوستان از جبهه اصلی نبرد بودیم. وعده دادند در پشت جبهه سنگری بسازند و به خود مشغول باشند. تا در این پراتیک وسیع و گسترده‌ای که در ابعاد اجتماعی حزب با آن درگیر است " از خط کارگری" شان خارج نشوند، تا مکتب جدید فکری‌شان در پراتیک اجتماعی حزب لکه دار نگردد. اینها سنت‌های حاشیه‌ای و عقب‌مانده‌ای است که به جنبش کارگری منتسب میشود، و چپ سنتی گوشه گیر و منزله طلبی است که مارکسیسم انقلابی در دوران انقلاب ۵۷ آنها را سر جای واقعی شان نشاند. جواب آنهاست که عقب نشسته و به آن دوران رجعت کرده‌اند، کوه ادبیاتی است که در همان دوران در دسترس کمونیستها و جامعه قرار گرفت. قرار نیست که در هر دوره و تندپیچ سیاسی حزب وقت و انرژی خود را صرف شیفتگان رمانتیک آن دوره سپری شده نماید.

نمی‌توان به کسانی باور کرد که این چنین ساده به همه چیز پشت پا زدند و به محض کم شدن سایه پرنسیپهای حزب بر سرشان در اولین قدم به جای حرف سیاسی، بدو بیراه به حزب و به گذشته خود را شروع کردند. میشود مخالف این حزب بود ولی به این عبارات آویزان نشد. باور کنید قربانیان اول این ماجرا خود شما نیستید، از این روشها دست بر دارید، نه برای خاطر حزب کمونیست کارگری ایران، بلکه به خاطر حفظ حرمت سیاسی خودتان. این تصویر مخوف شما از حزب و مناسبات کمونیستها نمی‌تواند به این حزب ضربه‌ای بزند، حزب قادر است از خود و کمونیسم دفاع کند، جواب هر خزعبلاتی را بدهد.

هستند کسانی که بخاطر این کمپین ضد حزبی تان از شما تشکر کرده و تشکر خواهند کرد. چون این اتهامات صرفا تکرار طوطی وار مبلغین دست راستی علیه ما نیست. این اتهامات به حزبی است که دارد کمونیسیم را به یک گرایش اجتماعی قوی تبدیل می‌کند. منع کردن حزب از دخالت در امور جامعه و تحولاتش، تصویری که از روابط و مناسبات کمونیستها می‌دهید ما به ازا مادی و زمینی در صف آرایی طبقاتی کنونی دارد. ضد کمونیستها گفته های شما را شاهد می‌گیرند و به کارگر و زحمتکش نشان می‌دهند تا تبلیغات ضد کمونیستی و کارگری خود را سیقل دهند.

اما آهنگ اینها ایرج آذرین را در قرنطینه ۵ ساله دانشمندانهاش به جنب و جوش انداخت، از نوای شکست، تمجید به حاشیه رفتن، منع کمونیستها از دخالت در امور جامعه جانی تازه گرفت و راهی را برای عظمت خفته خود باز یافت. دستهای التماس از سوی این لشکر هزیمت به‌درست به سوی این قهرمان بر زمین خورده دراز شد که به جلو هولش دهند و پشت سرش به صف شوند. اینها هر دو به یک نیاز دارند. نمی‌دانم اگر این استعفاها روی نمی‌داد چند سال دیگر طول میکشید تا این صحابه کهف از غارشان پا به بیرون می‌گذاشت.

اما به خوبی روشن است که کثرت حمله به این حزب از طرف راست و چپ حاشیه‌ای، نشانه نقش و اثر گذاری حزب کمونیست کارگری در جامعه و انعکاسی از عکس العمل دیگر گرایشات از این مسئله است. اگر غیر ازین بود نیازی به این همه حملات غیرسیاسی به حزب و اعضایش نبود.

انحلال طلبی و نفرت از تحزب کمونیستی تشویق اعضا به خروج از حزب تمام فعالیت و پرسنل مشترک پرچمداران مستعفیون است. کمپین ضد حزبی و انحلال طلبی اینها به پلاتفرم سیاسی نیازی ندارد. آدمی که مخاطبین خود را دست کم نگیرد و خود را جدی بداند قبل از هر کاری دهها خطوط معوج، وادعای بدون پشتوانه را برای ساختن جو و تحریک احساسات به منظور جلوگیری از فضای سیاسی و تعمق به اطراف نمی‌پراکند. هم وغم انحلال طلبان این بود تا یک عضو بیشتر را از این حزب دور کنند.

زیر لوای تشکل ابزار است و در خود مقدس نیست شعار دادند کمونیستها پراکنده شوید، سنگرتان را خالی بگذارید.

ممنوع کردن، سرکوب و قلع و قم احزاب و تشکلهای کمونیستی روش دولتها و قدرتمندان در دنیای فعلی است، تکفیر کردن حزب کمونیست کارگری ایران، تکرار طوطی وار جملات حزب در خود مقدس نیست و تشکل ابزار است، انعکاس این سرکوب و فشارها است که منعکس میگردد. خود پدیده حزب کمونیست کارگری، بعنوان تنها تشکل فعلا موجود حتی در ابعاد جهانی و منطقه‌ای، در خود مقدس است و دفاع از این حزب علیرغم هر کمبودی عین دفاع از کمونیسیم در این دوره است. همین واقعیت معرف جایگاه عینی سردمداران پرچم "صفوف حزب کمونیست کارگری را ترک کنید"، میباشد. آنهایی که از فعالیت کمونیستی هراس دارند و عقب گردشان را سازمان می دهند حق ندارند چشمان خود را بسته و دهان را باز هر آنچه را که بر آن جاری شد بیرون ریزند. قبلا هم رفیق فاتح بهرامی در جواب مجید محمدی گفته بود که این تربیت دیگران است که آموخته اید، بر شما گران آمده بود و من اینجا دو باره آنرا تکرار می کنم چرا چون تلخی این جمله در حقانیتش ریشه دارد. "مبتکر این فراخوان شما نیستید. این فراخوان کل اردوی ارتجاع در ایران است. کمی آنطرفتر انسانها را می گیرند و شکنجه می کنند تا به این دعوت لبیک گویند، به قافله خوشنامی نپیوسته اید". کسانی که تحت تاثیر کمپین تبلیغی نازل این دوره قرار گرفته و به این اشخاص گوش دهند به کجا میروند؟ اما توجه کنید لیلا دانش و واعظین مصلحش این نکته را در نامه سر گشاده خود برای چنین کسانی حل کرده و رهنمودشان را داده اند. او می گوید: " رفیق عزیز فکر نمی کنید که بهتر باشد مدتی را حتی بی سر پناه (و البته با عزت نفس) در خیابانها گذرانده..... " از این رک تر نمی شود به سقوط خود اعتراف کرد. وقتیکه ما گفتیم که کمپین ضد حزبی شماها توجیه وضع حالتان است، هدفش کندن اعضا از این حزب و به بازی گرفتن سرنوشت آنها است، مورد اعتراض قرار گرفتیم. قبلا عوامل رژیم، ما "اعضای فریب خورده" را تشویق میکردند از این حزب جدا شویم، امروز شما اعضا

"صادق و شرافتمند" آنرا! شما به این قافله پیوسته اید.

واقعیت این است که شما نشان دادید در ول کردن سنگر اول مبارزه، در پراکنده کردن آدمها، در توجیه و تئوریزه کردن عقب گرد و خانه نشینی، در مدح پرسه زنی در خیابان و ایجاد شکاکیت، هنرمند و استاد هستیید ولی در جمع کردن آدمها، در قدم پیش گذاشتن و قبول مسئولیت و پیش رو گذاشتن افق روشن ناتوانید.

در شرایطی که فعالیتهای این حزب، ضد کمونیست ها را وادار کرده که خود را جمع و جور نمایند و کارگران، مردم زحمتکش، زنان، جوانان و هر انسان شرافتمند و تشنه آزادی به این حزب امید بسته اند برای عده ای پشت کردن به این حزب و پرسه زنی در خیابان عزت نفس است. برای ما حزبها، مبارزه، اعلام قبول مسئولیت به جامعه، قدم پیش گذاشتن به جلو و اتفاقا گام گذاشتن در میدانی است که از پیش پیروزی کامل در آن محرز نیست. این تفاوتی بسیار فاحش بین ما و مستعفیون است. این تفاوت بین کمونیسیم دخالتگر و انقلابی مارکس و لنین با کمونیسیم کارمندی است. برای آنها مبارزه اجتماعی و گسترده کردن مهم نیست، اگر در رابطه با حزب، این انحلال طلبی و خط منحنی ضد تحزب کمونیستی است، در رابطه با هر نوع مبارزه انقلابی، نامی دیگر شایسته آن است.

برای اینها که ذهنیات کوچک خود را به جای واقعیات جاری دنیای مادی قرار میدهند، خلاص کردن خود از هر نوع پایبندی انقلابی، بازی با کلمات و سفسطه کردن آسان است. تصور کنید بدون این حزب، چه فضای سیاسی سیاهی بر جامعه ایران سایه خواهند افکند. این حزب دارای بنیادهای تئوریک، سیاسی، پراتیکی و سنت کمونیستی قوی است. این حزب، حزب اعضا و کادراهایی است که مرتب بر تعدادشان افزوده میشود و در روی هم گذاشتن خشت به خشت آن رنج کشیده و نقش داشته‌اند.

اینگونه نمی شود به مصاف این حزب آمد. مستعفیون برای توجیه این عمل خود فراخوان منصور حکمت به اعضای سازمان رزمندگان و فراخوان چندی پیش او را به دیگر اعضای سازمانهای ایرانی مثال می‌آورند. در حالیکه این دو نمونه نه تنها کمکی به استدلال آنها

نمی کند بلکه توجه به خود این نمونه ها ماهیت سیاسی انحلال طلبی آنها و بازی گرفتن زندگی سیاسی دیگران را به خوبی نشان می دهد. فراخوان به فعالین رزمندگان که سیاست شونیستی در قبال جنگ ایران و عراق در پیش گرفته بود، جان هزاران انسان مبارز را از کشته شدن در جنگ ایران و عراق نجات داد، زندگی سیاسی و جان هزاران نفر را در سر خوردگی از این سیاست رزمندگان و گرفتار شدن به دام شکنجه گران جمهوری اسلامی نجات داد. منصور حکمت آنها را به تشکیلات انقلابی و کمونیستی اتحاد مبارزان فراخوان داد، به کسی فراخوان پرسه زنی در خیابان (و البته با عزت نفس!!) را نداد. در این دوره سازمانهای چپ سنتی به دفاع از جناحی از جمهوری اسلامی و خاتمی روی آوردند. هم اکنون هم مانند همیشه به تمام آنهایی که آرزو دارند از نکبت جمهوری اسلامی خلاص شوند، و در جامعه‌ای آزاد و برابر زندگی کنند، فراخوان میدهیم که به حزب ما بپیوندند.

اساس اختلاف بر سر چیست جعفر رسا در متن استعفايش با توضیح چگونگی " انتقال " نیافتن حزب به میان کارگران و مارکسیستی نبودن آن، پرچم این ادعا را از دیگران قاپید. ایشان در استعفانامه خود در صفحه ۲ ضمن اشاره به کناره گیری خودشان می گوید: " بنظر من اینها همه باز تاب واقعیت های اساسی در این حزب هستند." منم با این جمله جعفر رسا موافقم ولی اختلاف من با جعفر رسا بر سر چگونگی تشخیص واقعیتهای حزب و درک باز تاب آنها است. تمام جملاتی را که از منصور حکمت نقل میکنند و بخش عمده ای از آثار و تلاش های او در طی این همه سالها اتفاقا تاکید تفاوت بنیادی با طرز تلقی امثال جعفر رسا از مبارزه کمونیستی و حزب کمونیستی است. هرگز آنهایی که ذهنشان در چهار چوب چپ سنتی و یا آکادمیسم قالب گرفته و همان جا مانده اند ، قادر به درک واقعیتهای این حزب نیستند. اینها ناچارند با همان روشها تا ابد دنبال آن نوع از کمونیسمی باشند که با ساخته های ذهنی شان جور در آید و فارغ از ناملایمات و پستی و بلندی های جامعه به کار خود سرگرم باشند.

اگر حزب تن خود را به مسائل جامعه نمی زد و در حاشیه به خود مشغول بود، اگر حزب در رابطه با مبارزات کارگران نفت، انفجار خط لوله نفت و ده ها مورد دیگر کارگری فقط به نوشتن مقاله و اطلاعیه اکتفا می نمود و به قول این تعداد شلوغ کاری نمی کرد، اگر این حزب با ملی گرایی در سطح منطقه و مذهب رو در نمی شد، مچ خاتمی چپان را باز نمی کرد و باز هم اگر بی تفاوت از کنار مسائل سیاسی مطرح در ایران می گذشت و دخالت در آنها را عار کمونیستها می دانست و صرفا به اعلام مواضع بسنده میکرد، آنوقت وجدان مستعفیون آرام می گرفت و با خیال راحت سر بر بالین می گذاشتند که کاری کرده اند. ولی وقتیکه از فرقه تعریف و بازبینی مواضع درآمده و به عمق جامعه برویم، غیر کمونیست و غیر کارگری میشویم و با قالب فکری و معیار اینها جور در نمی آید، شلوغ کاری و خود بزرگ بینی است. محدودیت تحمیل شده بر حزب ما و فعالیت کمونیستی را به کمک می گیرند و میگویند این حزب خارج کشوری است. ما حزبها به همه اعلام می کنیم هر جا امکانی یابیم در هر کشوری، در هر شهری، در هر رادیویی با تمام قدرت از آن برای پیشبرد امر رهایی کارگران و زحمتکشان از آن استفاده می کنیم. اختلاف اصلی برسرچيست؟ اختلاف برسرکمونیسم و پراتیک کمونیستی است. هیچ شکی ندارم اگر بحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی، بلافاصله این گونه در در دستور روز حزب قرار نمی گرفت و پراتیک آن به آینده دوری موکول میشد این استعفاها امروز در این حزب روی نمی داد و این دوستان مانند گذشته با آن کنار می آمدند. به ما می گویند ما حزب را جای طبقه گذاشتیم این بلانکیسم است، می گویند ما شخصیت ها و کادر های حزبی را به جای رهبران کارگری قرار داده ایم و این ربطی به مارکسیسم و جنبش کارگری ندارد. این ها بحثهای جدید و تازه ای نیست که انحلال طلبان کشفش کرده باشند. ما قبلا جواب این عوام فریبی ها و دلسوزی عوامانه به حال مارکسیسم و کارگر را داده بودیم. در جریان جنگ ما در کومه له قدیم با حزب دموکرات، راه کارگر و انواع شاخه های چریک گفتند چون ما «کومه له قدیم» خود

را نماینده طبقه کارگر و به جای او قرار داده ایم، حزب دموکرات را به جای بورژوازی و جنگ با حزب دموکرات را جنگ طبقاتی مینامیم ونتیجه گرفتند که این ربطی به کارگر و کمونیسم ندارد و پولپوتیسم است. این ها موضوع دهها مقاله آنها در آن روزها بود که حزب دموکرات از آنها خط تبلیغیش را می گرفت. ما هم جوابشان را طی مقالاتی در همان دوره دادیم، شما هم می توانید به این بایگانیها مراجعه کنید و جوابتان را دریافت نمایید. آیا بین موضع فعلی سردمداران مستعفیون با مواضع چریک و راه کارگر در ۱۳ سال قبل تفاوتی می بینید؟ سقوط تاسف باری است اما واقعیت دارد.

در پاسخ به اطلاعیه رضا مقدم

اطلاعیه ای از آقای رضا مقدم با لحن و عباراتی بسیار سخیف و اهانت آمیز علیه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شده است که در آن شکایت شده که حزب کمونیست کارگری ایشان و سایر مستعفیون از حزب را خاتمی چی و شکنجه گر خوانده است. این ادعا یکسره توخالی و از سر بی بضاعتی سیاسی و مظلوم نمایی است. اسناد برخورد رسمی حزب کمونیست کارگری به مستعفیون، اسناد خود آنها و همینطور پاسخهای شخصی بسیاری از اعضای حزب به اظهارات و مطالب این گروه مبنی بر شکست کمونیسم کارگری، به سازش رسیدن مردم با رژیم اسلامی پس از دوم خرداد، فراخوان نابودی حزب کمونیست کارگری ایران و بیانات افتخار آفرین دیگری از این دست، برای اطلاع و قضاوت عموم توسط حزب چاپ شده است و روی سایت اینترنت حزب نیز هست و خواننده اطلاعیه آقای مقدم اگر مایل باشد میتواند مستقلا در مورد صحت و سقم ادعاها و عمق اصول ایشان تصمیم بگیرد.

رضا مقدم از حزب کمونیست کارگری اخراج نشده است. ایشان داوطلبانه و در سکوت حزب را ترک کرد. بیرون حزب در اطلاعیه ای خطاب به مطبوعات ضمن اعلام شکست کمونیسم کارگری و حزب، اعلام نمود که اکنون فعالیت حزبی را کارساز نمیداند و فعالیت های خود را به طرق دیگری دنبال

خواهد کرد. اکنون متاسفانه بنظر میرسد ایشان روش اصولی و سیاسی را نیز کارساز نیداند و می‌خواهد فعالیت های خود را به طرق "دیگر" تری دنبال کند! توصیه ما اینست که بجای این حرفها، نظرات سیاسی و اثباتی خود و یارانشان را در مورد جهان، ایران، کارگر، کمونیسم، جمهوری اسلامی و خاتمی در نشریه خود منتشر کنند. به عقل و درک و شعور مردم احترام بگذارند. اگر حرف حساب داشته باشند، حتما دیگران متوجه خواهند شد. احتیاجی به بی حرمتی به احزاب چپ نیست.

از طرف دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
فاتح بهرامی
۱۳ ژوئن ۹۹
۲۳ خرداد ۷۸

عوام‌فریبی، هویت سیاسی جدید رضا مقدم

آقای رضا مقدم طی اطلاعیه‌ای با عنوان "اطلاعیه عمومی رضا مقدم درباره برخورد اخیر حزب کمونیست کارگری به کادرها و اعضای که این حزب را ترک کرده اند" مندرج در کارگر امروز شماره ۶۳ در کشیدن عکس مار واقعا خصلت نماست. او از جمله نوشته است:

"رفقای تا دیروزشان را یکپاره هم‌ردیف شکنجه گر خوانده اند، یا بیش‌رمانه هیاهوی "خاتمی چی، خاتمی چی" سر داده اند" ماحرفهایمان را علنی چاپ کرده و جهت اطلاع عموم روی سایت حزب در اینترنت هم گذاشته‌ایم. آیا رضا مقدم بهتر نبود بجای این هیاهو، خواننده‌جملاتش را به این اسناد مکتوب حواله دهد تا خود قضاوت کند؟ حزب کمونیست کارگری ایران، مستعفیون را شکنجه‌گر و خاتمی چی‌خواننده است! آقای رضا مقدم!

آیا بهتر نبود در مقابل، شما ارزیابی‌تان را در مورد پدیده خاتمی و جامعه مدنی‌اش به خواننده‌ها ارائه میدادید تا دیگران هم بدانند منظورتان از هیاهو چیست؟ این سیاسی‌تر نیست؟ خیلپهاسعی کردند تا بیماریگی سیاسی خود را

با ایجاد فضای نفرت علیه حزب کمونیست کارگری بعنوان هویتی جدید به دیگران عرضه کنند، پیشینیان شما در این رسالت شکست خوردند. مردم شعور دارند و حافظه خود را از دست نداده‌اند.

رضا مقدم نوشته‌است:
" اینها قصد دارند مساله را به این سطوح مبتذل بکشانند تا از پرداختن به انتقادات ما به فقدان هویت کارگری این حزب طفره بروند. «تاکید از من است»

من و اکثریت خواننده‌های اعلامیه اخیر رضا مقدم، از این جمع "ما"، این را فهمیدیم که کسانی که سالها سکوت پیشه کرده بودند، خواستند با رسالت انحلال حزب کمونیست کارگری کسی شوند، این نگرفت. سردمداران انحلال حزب متوجه شدند اگر کسی بودند و اگر احترام و اتوریته‌ای داشتند، متعلق به دوره گذشته زندگی آنهاست، اینها فکر میکردند که خواهند توانست با همان اتوریته‌ای که در حزب داشتند، میتوانند گوش شنوایی برای فرمان انحلال حزب بیابند.

متوجه نشدند کسانی که شهامت نیافتند صریح انتقاداتشان را با همه امکاناتی که در حزب برایشان مهیا بود، طرح کنند، در بیرون حزب و با تحریف و دستکاری مواضع بیان نشده‌ای که بیشتر به شکل عقده درآمده بود، خریداری نخواهند داشت. سیر وقایع نشان داد که اعلام شکست حزب کمونیست کارگری ایران، فقط شکست پرچمداران مستعفیون را جلو چشمها گرفت. با وجود همه این حقایق روشن، باز اینها از به رسمیت شناختن وضعیت واقعی‌ای که در آن قرار گرفتند خودداری کردند. علت اصلی منتسب کردن اتهامات از جانب رضا مقدم، همین درجه بالای ارزیابی غیر واقعی از خود است. رضا مقدم، در دنیای عینی و در خارج از ذهن خود او کسی نیست جز آدمی که ناتوانی خود را در مبارزه صریح به نمایش گذاشت و در یک تند پیچ تاریخی بجای پنجه درافکندن با مشکلاتی که پیش پایش قرار گرفت، راه کناره‌گیری را انتخاب کرد.

با اینحال او میدانی را برای پرواز خیالبافی‌های خویش انتخاب کرده‌است که من شخصا علاقه‌ای به وارد شدن به آن ندارم. کسی حزب تو را ترک کرده است، ما هم گفتیم خوش آمدی. به نظر رضا مقدم قرار بود بعد از ترک کردن حزب از سوی ایشان،

حزب هم منحل شود. که نشد، بعد سعی کردند همراه با "ما"یشان، آنچه را که در توان دارند بکار گیرند تا موجی از دل‌سردی به حزب راه اندازند، اینجا هم باختند. بعد از آن نوبت بهانه‌گیری و دبه درآوردن رسیده است. این اعلامیه "همگانی" از این نوع است. اما رضا مقدم فعلا نتوانسته‌است هویت جدیدی برای خود انتخاب کند، این عجز را او می‌خواهد با بازنگاه داشتن سر عقده‌های خود بپوشاند، جنگ لفظی راه اندازد، اتهاماتی را به ما منتسب کند که ما را ناچار از پاسخ کند، و هرچه این اتهامات توهین آمیزتر و دروغین‌تر دراماتیزه شوند، گویا ما را وامیدارد که آنچه را که رضامقدم تعیین میکند، ما هم بپذیریم و باین ترتیب برایش یک فعالیت و مشغولیت سیاسی ایجاد کنیم. خیر دوست عزیز! از نظر من، ما دیگر بحثی با شما نداریم، شما را هم فقط نماینده خودتان میدانیم. از ما نخواهید که باین ترتیب و در پاسخ به دروغبافیها، هویت یک مخالف جدی سیاسی حزب کمونیست کارگری برایت بسازیم. شما طی یک اطلاعیه علنی بنام خودتان صفوف حزب ما را ترک کردید، تا قبل از ترک صفوف حزب هیچ سند و نوشته‌ای که نشان دهد شما در کنگره‌ها و پلنومهای حزبی باتکا پلاتفرمهای مشخصی با سیاستهای حزب کمونیست کارگری مخالفی اصولی داشته‌ای و بر سر آنها با حزب جدل کرده‌ای موجود نیست. از ما نخواهید که در پاسخ به بهتان‌هایتان، برای سابقه مبارزه سیاسی با حزب کمونیست کارگری بسازیم.

اطلاعیه اخیر رضا مقدم "اذعان به شکست" دیگری است. شکست در خیالبافی برای انحلال حزب کمونیست کارگری ایران. انگار رضا مقدم دارد خود و "ما"یش را بعنوان تئوریسین و رهبر اعلام شکست‌ها تثبیت میکند. اینهم میتواند هویتی باشد، اما هیچ انسانی، آنهایی را که پرچم تسلیم بلند میکنند، بدون اینکه نشان داده باشند که شکست درجریان یک نبرد و مبارزه به آنان تحمیل شد، جدی نمیگیرد. اینها میتوانند مدتی دیگر سنگ صبور هر کس و گرایشی باشند که به نحوی از حزب کمونیست کارگری کینو یا خرده حساب دارد، پوشش کارگری دادن به این رسالت نه چندان شرافتمندانه، عوام‌فریبی محض است.

ایرج فزاد
۱۴ ژوئن ۱۹۹۹